

باسمه تعالی

پس از مصاحبه اخیر آقای دکتر سروش با میشل هوبینگ خبرنگار بخش عربی رادیو جهانی هلند و طرح نکاتی در مورد قرآن، دوستان عزیز سؤالاتی را مطرح می‌فرمودند که آن سؤالات وسیله ای شد تا در راستای جایگاه قرآن و وحی در محدوده‌ای که آقای سروش باب بحث را باز کرده اند مطالبی عرض شود و از این طریق ان شاء الله باب توجه بیشتر به جایگاه نبی و نبوت و موضوع ربوبیت پروردگار جهت پروریدن کامل بندگان باز گردد.

متن کامل مصاحبه و نقد آیت‌الله سبحانی بر دکتر سروش در آخر این نوشتار آمده است و ما سعی می‌کنیم ابتدا نکته‌های اصلی گفتگو را طرح کنیم و به طور مختصر تبیین نماییم و آرام آرام هرچه جلوتر رفتیم با عمق بیشتری موضوع را بررسی نماییم. نکته‌های اصلی مصاحبه به قرار زیر است:

1- وحی؛ الهامی است مثل تجربه‌ای که شاعران و عارفان دارند، منتها در درجه‌ای بالاتر.

2 - پیامبر نقش محوری در تولید قرآن داشت.

3- نفس هر فردی الهی است ولی پیامبر ﷺ آن را بالفعل کرده است و نفس او با خدا یکی شده است.

4- آنچه پیامبر ﷺ از خدا دریافت می‌کند مضمون وحی است... و او آن الهام را به زبانی که خود می‌داند منتقل می‌کند... و شخصیت او در وحی نقش دارد.

5- آنچه قرآن در باره وقایع تاریخی سایر ادیان و سایر موضوعات علمی زمینی می‌گوید، لزوماً نمی‌تواند درست باشد.

6- دانش پیامبر از دانش مردم هم‌عصرش در باره زمین، کیهان و ژنتیک بیشتر نبوده، این

دانشی را که ما امروز در اختیار داریم نداشته است، چون او پیامبر بوده و نه دانشمند یا مورخ.

آقای سروش در رابطه با تئوری خود استناد می‌کنند به سخن مولوی که گفته قرآن آئینه ذهن پیامبر ﷺ است. در حالی که اگر مولوی می‌گوید قرآن آئینه ذهن پیامبر ﷺ است، اول روشن کرده ذهن آن حضرت صرفاً پذیرنده حکم خدا است و تحت تأثیر هیچ‌چیز دیگری نیست، نه این‌که ذهن پیامبر ﷺ سازنده بعضی از قسمت‌های قرآن است. و حرفی را که به فرزند مولوی نسبت می‌دهند که گفته است پیامبر ﷺ چون زنان را دوست می‌داشته به پیروانش اجازه اختیار چهار زن را داده است، بر فرض هم که صحیح باشد، دلیل بی‌مدعا است و سخنانی بر خلاف آن بسیار است.

7 - مصاحبه‌کننده می‌پرسد: آیا سنت شیعی اجازه می‌دهد که شما اندیشه‌هایتان را در باره بشری بودن قرآن بدون کرده و توسعه دهید؟
دکتر سروش سخن او را رد نمی‌کند. می‌گوید: روحانیون ایران هراس دارند که مبادا با گشودن باب بحث در باره مسائلی از قبیل ماهیت نبوت، همه‌چیزشان از دست برود.
ما از آقای سروش سؤال می‌کنیم: آیا با پذیرش این نکته که الفاظ قرآن از پیامبر ﷺ است و همراه است با خطایی که پیامبر ﷺ تحت تأثیر دانش مردم زمانش داشته، همه‌چیز اسلام از دست می‌رود یا همه‌چیز روحانیون؟

آقای سروش می‌گویند: «تلقی بشری از قرآن تفاوت‌نهادن میان جنبه‌های ذاتی و عرضی قرآن را میسر می‌کند، بعضی از جنبه‌های دین به طور تاریخی و فرهنگی شکل گرفته‌اند و امروز دیگر موضوعیت ندارند مثل مجازات‌های بدنی. وظیفه

مسلمانان امروز این است که پیام گوهری قرآن را به گذشت زمان ترجمه کنند، مثل ترجمه ضرب المثل از زبانی به زبان دیگر.»

سپس ادامه می‌دهند؛ «درک تاریخی و بشری از قرآن به ما اجازه این کار را می‌دهد. اگر بر این باور اصرار کنند که قرآن کلام غیر مخلوق و جاودانی خدا است که باید لفظ به لفظ به آن عمل شود، دچار محصه‌ای لاینحل می‌شوید.»

ما در جواب ایشان می‌گوییم؛ اولاً: معنی مخلوق‌بودن الفاظ قرآن همچنان که علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» نیز معتقد به مخلوق‌بودن الفاظ قرآن است، به معنی ساخته شدن الفاظ قرآن توسط پیامبر ﷺ نیست، بلکه به معنی ظهور آن حقیقت همراه با الفاظ مخصوص به خودش، در زمان خاص توسط خداوند است. ثانیاً: خود قرآن روشن می‌کند که در هر عصری چگونه مجتهدان دین آیات الهی را بر اساس زمان خود تبیین می‌کنند و لذا قرآن می‌گوید زکات بدهید ولی منابعی که زکات به آنها تعلق می‌گیرد را به زمانه وامی‌گذارد، چون منابع تولید در طول زمان تغییر می‌کنند. و یا می‌گوید شرک به خدا نوزید، تا هم پرستیدن اصنام دوران جاهلیت کهن را نفی کند و هم پرستیدن بت‌های جدید را. عالمان دین با فهم توحید، هرگونه کاری را که حجاب توحید شود نفی می‌نمایند، بدون این‌که طرح بشری‌بودن الفاظ قرآن را به میان آورند.

8- دکتر سروش در تبیین سخن خود در نامه

به آیت‌الله سبحانی در وصف رسول خدا ﷺ می‌گوید: اولیاء خدا چنان در خدا فانی‌اند که کلام آنها عین کلام خدا و امر و نهی‌شان عین امر و نهی الهی است.

حال سؤال ما این است؛ آیا این تبیین از مقام پیامبر ﷺ با آن سخن آقای سروش که اصرار دارد پیامبر ﷺ بر اساس تاریخ زمانه خود الفاظ قرآن را ساخته و بعضاً با خطا همراه است، چگونه همسازی دارد؟

9- آقای سروش می‌گوید: قرآن میوه شجره طیبه شخصیت محمد ﷺ بود که به اذن خدا ثمربخشی می‌کرد، مثل درخت آلبالو که به اذن خدا میوه می‌دهد و سپس آقای سروش اشعاری از خود در رابطه با معراج رسول خدا ﷺ می‌آورد.

در حالی که موضوع عظمت پیامبر ﷺ به عنوان یک انسان فوق‌العاده عالی که مسلمان و غیر مسلمان به آن اذعان دارند، یک بحث است و موضوع نبوت آن حضرت یک بحث دیگر. بحث در رابطه با وحی و قرآن این است که آیا رسول خدا ﷺ مبعوث برای ابلاغ حکم خدا به مردم شدند، یا یک عارف بزرگ هستند که با خدا ارتباط دارند؟ این دو مقوله نباید با هم خلط شود. آنچه موجب اشکال به سخنان آقای سروش شده موضوع جبرئیلی بودن قرآن است، که آیا سراسر این قرآن - اعم از معنا و لفظ - همچنان که خود قرآن اظهار می‌دارد¹ توسط جبرائیل بر قلب پیامبر ﷺ نازل شده است یا نه؟ آری در مقام

1 - «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» (سوره بقره آیه 97) بگو کسی که دشمن جبرئیل است [در واقع دشمن خداست] چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است، ای پیامبر! در حالی که مؤید [کتابهای آسمانی] پیش از آن و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است. یا در سوره شعراء آیات 192 تا 195 می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ، بِلسانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است، روح الامین آن را بر قلبت نازل کرد تا از [جمله] هشداردهندگان باشی، به زبان عربی روشن.

حقیقت محمدی، حضرت محمد ﷺ از جبرئیل هم بالاتر است. ولی در مقامی دیگر قلب حضرت محمد ﷺ طالب جالب حکم خدا و طالب نزول جبرائیل است، همچنان که از جنبه حقیقت محمدی، رسول خدا ﷺ اولین مخلوق است و فوق هر ملک مقرب، ولی از جنبه نفس، که «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» است، حضرت عزرائیل ♦ او را نیز مثل همه انسانها قبض می‌کند - شعر عارفان در مدح رسول خدا ﷺ عموماً نظر به جنبه حقیقت محمدی و جنبه «اولی ما خلق الله» بودن رسول خدا ﷺ دارد - ولی از طرف دیگر حرف قرآن آن است که ای پیامبر اگر یک کلمه به قرآن اضافه کنی رگ قلب تو را پاره می‌کنیم² و دیگر به عنوان پیامبر ما از ما سخنی نخواهی یافت (توجه به آیات 40 تا 46 سوره الحاقه که در پاورقی آمده سخت هشداردهنده است).

وقتی در شعر عارفان حقیقت محمدی مد نظر قرار می‌گیرد، جبرئیل که حامل وحی است مادون آن مقام و شطری از آن مقام است، ولی آقای سروش با طرح شعر عارفان، نظر را از مقام نبوت نبی که از جبرئیل قرآن را دریافت می‌کند، منصرف می‌نماید و به اصطلاح؛ با طرح زاویه‌ای جدید موضوع قبلی را از بحث خارج می‌کند.

² - می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ، وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ، تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ، وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (سوره الحاقه، آیات 40 تا 46) [قرآن] قطعاً گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است و آن گفتار شاعری نیست [که] کمتر [به آن] ایمان دارید، و نه گفتار کاهنی [که] کمتر [از آن] پند می‌گیرید، [پیام] فرودآمده‌ای است از جانب پروردگار جهانیان، و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود از طرف راستش او را سخت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم.

10- آقای سروش می‌گوید: «آن محمد که فاعل وَحی است، بشری است مؤید و مطهر و لذا» از کوزه همان برون تراود که در اوست» و از شجره طیبه وجود او جز میوه‌ای طیب بر نخواهد خاست...» سپس در خطاب به آیت‌الله‌سبحانی می‌گوید: «متافیزیک شما متافیزیک بُعد و فراق است و متافیزیک من متافیزیک قرب و وصال. تصویری که از خدا و محمد در ذهن شما است، گویا تصویر خطیب و بلندگو (یا ضبط صوت) است، این کجا و نزول قرآن بر قلب پیامبر ﷺ کجا...».

پس از طرح این وجه از مقام رسول خدا ﷺ می‌گوید: «معنای بی‌صورت از خدا و صورت از محمد است، دم از خدا و نی از محمد است و لذا همه چیز یکسره محمدی می‌شود، محمد عرب است و قرآن هم عربی می‌شود. وی در حجاز و در میان قبائل چادرنشین زندگی می‌کند، لذا بهشت هم گاه چهره عربی و چادرنشینی پیدا می‌کند، زنان سیاه‌چشمی که در خیمه‌ها نشسته‌اند «حور مقصورات فی الخیام». بلاغت قرآن هم به تبع احوال پیامبر پستی و بلندی می‌پذیرد...» و نتیجه گرفته‌اند: «همین است معنای آن‌که وَحی و جبرئیل تابع شخصیت پیامبر بودند».

در این قسمت از سخن آقای سروش به‌جند موضوع خلط شده است. زیرا نقد آیت‌الله‌سبحانی به آقای سروش بر مبنای اظهاراتی بود که آقای سروش در رابطه با قرآن کرده‌اند مبنی بر این‌که اولاً: الفاظ آیات قرآن را پیامبر ﷺ از خود ساخته است. ثانیاً: مطالبی که قرآن در باره علم و اخبار انبیاء مطرح کرده است بر اساس دانش آن زمان است که همراه با غلط و اشتباه بوده. اصلاً بحث متافیزیک قرب و بُعد در این راستا مطرح نیست تا آقای سروش به آیت‌الله‌سبحانی

بگویند متافیزیک من، متافیزیک قرب است و متافیزیک شما، متافیزیک بُعد. و باز در سخن آیت‌الله‌سبحانی موضوع این نیست که پیامبر ﷺ چون بلندگو هستند. موضوع این است که آیا شخصیت پیامبر ﷺ - اعم از قلب و خیال و لفظ آن حضرت - ظرفیت نزول این قرآن را داشته است، یا پیامبر ﷺ بر اساس عربیت خود آن معانی را به صورت قرآن در آورده؟ اگر تمام شخصیت او فانی در خدا است، پس قلب و خیال و لفظ او هم فانی در خدا است، دیگر چه معنی می‌دهد که بگوییم «معنای بی‌صورت از خدا است و صورت از محمد ﷺ است». بعد نتیجه بگیریم الفاظ قرآن چون از شخص حضرت محمد ﷺ است با محدودیت بشری همراه است.

آیا آیاتی که می‌گویند در بهشت حوریان در خیمه‌ها هستند، معنای ای بوده که پیامبر ﷺ بر اساس فرهنگ عربیت ساخته است؟ و یا خداوند بر اساس زبان مردم با پیامبر سخن گفته است؟ از سخنان آقای سروش بر می‌آید که آیات ساخته پیامبر ﷺ است و لذا می‌گویند: «بلاغت قرآن هم به تبع احوال پیامبر پستی و بلندی می‌پذیرد». دقت در این جمله می‌رساند که نه تنها الفاظ قرآن مربوط به پیامبر ﷺ است، بلکه وقتی احوالات پیامبر ﷺ روحانی‌تر بوده، الفاظ آیات روحانی‌تر است، و وقتی احوالات رسول خدا ﷺ درجه کمتری از روحانیت را به همراه دارد، الفاظ قرآن نیز از درجه کمتری از کمال برخوردار است. حال چنانچه بخواهیم اشکال کنیم که پس عملاً طبق سخن شما قرآن با نقص همراه می‌شود سریعاً وجه دیگری از شخصیت پیامبر ﷺ را مطرح می‌کنند که پیامبر ﷺ فانی در خدایند. معلوم نیست که اگر فانی در خدایند چطور آن حضرت و

.....

 به تبع آن بلاغت قرآن، پستی و بلندی می‌پذیرد.³ و جان کلام همین جا است که آقای سروش حرف خود را در رابطه با قرآن در شخصیت عرفانی پیامبر ﷺ پنهان می‌کنند و آن‌هایی که می‌گویند لازمه حرف آقای سروش نفی نبوت است، نمی‌خواهند بگویند آقای سروش حضرت محمد ﷺ را به عنوان یک عارف بزرگ قبول ندارند، بلکه آن‌ها می‌گویند او می‌گوید قرآن سخنان پیامبر ﷺ است. حال این سخنان نکات عرفانی و اخلاقی و نیز دستورات و احکامی دارد که آن احکام مربوط به زمان خود پیامبر ﷺ بوده و ربطی به امروز ما ندارد و گوهر قرآن همان اخلاق است و نه احکام. در حالی که نبوت یک مأموریت الهی است تا خداوند بر اساس ربوبیت خود با مبعوث کردن پیامبر ﷺ و با ایجاد تحولی عظیم در جان او - برای ایجاد آمادگی جهت گرفتن وحی - حکم خود را به بشریت ب‌رساند که آن حکم حاوی دستورات اخلاقی و احکام فقهی و آداب فردی و اجتماعی است و امکان ندارد بتوان آن‌ها را از همدیگر جدا کرد و بعضی قسمت‌های آن را مربوط به دانش پیامبر ﷺ دانست و به دانش زمانه نسبت داد و بعضی دیگر را گوهر دین نامید و به اسم اخلاق مورد توجه قرار داد.

11- آقای سروش دلیل حقانیت تئوری خود را این می‌داند که نمی‌شود خدایی که عین معنویت و مجرد است، سخن بگوید، پس سخن‌ها و الفاظ مربوط به خود پیامبر ﷺ است، در حالی که موضوع

³ - آری در این‌که آیات قرآن از نظر بلاغت دارای درجات مختلف است بحثی نیست، ولی تفاوت بلاغت به موضوع مطرح‌شده مربوط است که آن موضوع ظرفیت چه اندازه از معانی را در خود دارد. وقتی باید از کارهای زشت ابولهب سخن گفت، مسلم نیاز به طرح معانی بلندی نیست که منجر به بلاغت عالی شود.

سخن گفتن خدا در جان رسول الله ﷺ از موضوعات بسیار دقیقی است که آن را باید در انسان‌شناسی، از جمله در جلد هشتم کتاب اسفار اربعه ملاصدرا دنبال کرد. در آنجا روشن می‌شود که چگونه نفس انسان آمادگی آن را دارد تا خداوند بدون آن که لفظی را اداء نماید، در نفس انسان صوت ایجاد کند و انسان در درون، آن صوت را بشنود، بدون آنکه نیاز باشد تا کسی از بیرون سخن بگوید، همچنان‌که انسان‌ها بعضاً در خواب صوتی را می‌شنوند.

بنده در سال 1367 با جوانی که سال اول دبیرستان بود روبه‌رو شدم. می‌گفت از درون من با من صحبت می‌کنند و آن‌کسی که با من صحبت می‌کند خود را یکی از شاگردان علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» معرفی می‌کند که رحلت کرده و فعلاً در برزخ است.

جهت صحت و سقم آن ادعا قرار شد همراه بعضی از عزیزان جلسه‌ای با آن جوان بگذاریم و سؤالاتی از او بکنیم تا معلوم شود قضیه از چه قرار است. بنده سؤالاتی از اراده خداوند مطرح کردم که از موضوعات حساس مباحث الهیات است، از زبان آن نوجوان سال اول دبیرستان جواب‌های بسیار دقیق، مطابق نظر علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» شنیدم و باز سؤالاتی در رابطه با مثل افلاطونی و توجیه ملاصدرا «رحمة الله علیه» در آن رابطه پرسیدم - بنده در آن زمان جلد هشتم و نهم اسفار را تدریس می‌کردم که بعداً تحت عنوان «معرفت‌النفس و الحشر» چاپ شد - از زبان آن نوجوان شنیدم که گفت همان‌طور که در کلاس از قول ملاصدرا مطرح کردید، و شروع کرد به نحو زیبایی شرح دادن. عجیب این بود وقتی آن نوجوان به طور طبیعی حرف‌های خود را می‌زد مثل سایر نوجوانان از الفاظ محاوره‌ای و معمولی استفاده می‌کرد، ولی وقتی آن روح

.....

برزخی به کمک زبان آن نوجوان سخن می‌گفت، جملات دقیق و واژه‌ها کاملاً علمی بود که بحث آن ملاقات و چند ملاقات بعدی بحث مفصلی است. آنچه می‌خواستم عرض کنم حرف آن نوجوان بود که می‌گفت: در ابتدای امر که با من صحبت می‌کردند به قدری صوتی که می‌شنیدم بلند بود که به گوشم فشار می‌آمد. حال من نمی‌دانم چه اشکالی دارد که وجودات معنوی مثل روح‌های برزخی یا ملائکه بر نفسی تجلی کنند و الفاظی را در آن نفس ایجاد نمایند.

البته در مورد پیامبر ﷺ موضوع بسیار گسترده‌تر است، زیرا که قلب مبارک رسول خدا ﷺ محل تلقی و فهم آن معانی است، و خیال آن حضرت نیز محل رؤیت حضرت جبرائیل **◆** است، و قوه شنوایی آن حضرت نیز الفاظی آسمانی که ظرفیت آن معانی آسمانی را دارد، می‌شنود.

با توجه به نکته فوق است که متفکران اسلامی بنا به صراحت قرآن معتقدند الفاظ قرآن نیز از طرف خداوند و توسط جبرائیل در جان رسول خدا ﷺ ایجاد شده است و پیامبر ﷺ با جان خود آن‌ها را شنیده و همان را ارائه فرموده اند، و حتی چون نگران بودند آن الفاظ دقیق فراموششان شود آیات را تکرار می‌کردند، و لذا آیه آمد ای پیامبر! طوری بر تو می‌خوانیم که هرگز فراموش نکنی، «سَتُنْقَرُكَ فَلا تَنْسِ»⁴ دغدغه رسول خدا ﷺ این بود که نکند صورت و هندسه الفاظ فراموششان شود، در حالی که برای حفظ معانی چنین دغدغه‌ای در این حد نیست که دائماً آیات را تکرار کنند.

خداوند به رسول خود - که قبل از تمام شدن وحی، آیات را تکرار می‌کرد تا فراموشاش نشود - می‌فرماید: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»⁵ پس بلندمرتبه است خدا فرمانروای برحق و در [خواندن] قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد شتاب مکن و بگو پروردگارا بر دانشم بیفزای. و همین نکته را در آیه 16 سوره قیامت می‌فرماید: «لَا تُخْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»⁶ زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن حرکت مده. آیا چنین توصیه‌ای اگر محتوای وحی محصول تراوشات فکری و تجربی و تفکر و تلاش‌های سیاسی اجتماعی پیامبر بود، معنی داشت.⁷

13- به جهت الهی‌بودن معانی و الفاظ قرآن است که خداوند می‌فرماید: اگر تصور شما آن است که این قرآن، حتی لفظ آن، بشری است، شما هم که مانند حضرت محمد ﷺ بشر هستید، پس یک سوره همانند آن بیاورید. می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِمَّنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».⁸ اگر نسبت به آنچه ما بر بنده خود نازل کرده ایم در شک هستید و گمان می‌کنید او از طرف خود آن‌ها را آورده است، پس اگر در ادعای

5 - سوره طه، آیه 114.

6 - سوره قیامت، آیه 116.

7 - به مقاله آقای عبدالعلی‌بازرگان در جواب آقای سروش در اسفند 1386 رجوع فرمایید. ایشان در آن مقاله دلایل علمی و ریاضی آورده‌اند مبنی بر این‌که الفاظ قرآن بنا بر تحقیق عالمان از آنچنان نظم ریاضی‌مندی برخوردار است که اصلاً نمی‌توان تصور کرد کلمات قرآن ساخته بشر باشد.

8 - سوره بقره، آیه 23.

خود صادق هستید و قصد بهانه‌گیری ندارید، همه شما جمع شوید و یک سوره همانند آن بیاورید.

14- آقای سروش بنا به برداشت خود از آیات قرآن، نمونه‌هایی از آیات قرآن می‌آورند حاکی از آن‌که علم پیامبر ﷺ در حد علم مردم زمان خود بوده و لذا با اشتباه همراه است و بعد می‌خواهند نتیجه‌گیری کنند اولاً: پس الفاظ قرآن ساخته حضرت محمد ﷺ است. ثانیاً: باید آن موضوعاتی که مربوط به آن زمان بوده است مثل حذردن و تنبیه‌های بدنی را رها کرد. در حالی که اگر کسی جایگاه علم حضوری و اشرافی را بشناسد می‌فهمد که علوم اشرافی، حقیقت و جایگاه و جهت و انتهای عالم مادون را می‌نمایاند و لذا تمام نوامیس و سنن و قواعد عالم وجود، در منظر جان آن عالم حاضر است. در منظر همان علم است که رسول خدا ﷺ به حضرت علی ♦ خبر می‌دهد؛ تو را در ماه رمضان شهید می‌کنند، و یا به حضرت فاطمه (ع) خبر می‌دهد که تو اولین کسی هستی که پس از رحلت من به من می‌پیوندی و یا خبر از شهادت امام حسین ♦ می‌دهند، و در راستای علم اشرافی است که حضرت علی ♦ از آینده خبرهای غیر قابل تردیدی را ارائه دادند که در اخبار شیعه و سنی به آن اذعان شده است، حال آیا درست است که برای بررسی شخصیت علمی پیامبر ﷺ شاهدی از سخن ابن خلدون بیاوریم که گفته است: «سخنان پیامبر در باب طب، همان سخنان و عقاید اعراب بادیه نشین بود...». آیا اگر اعراب بادیه‌نشین یا از طریق تجربی و یا از طریق تعلیم حضرت ابراهیم ♦ به علمی دست یافته و طبق آن عمل نموده‌اند و پیامبر ﷺ آن را تأیید کرد، دلیل بر آن است که پیامبر ﷺ تحت تأثیر علوم جاهلیت

.....

.....

بوده اند و فقط معنای اخلاق را از خدا گرفته اند و خودش نشسته با الفاظ خود قرآن را تنظیم کرده و ترکیبی از آن علوم جاهلی و معانی اخلاقی پدید آورده و ادعا کرده این قرآن از طرف خدا است؟ آقای سروش برای این که ثابت کنند پیامبر ﷺ تحت تأثیر علوم مردم زمان جاهلیت بوده اند و بعضاً از آن ها نیز کمتر می دانسته اند به روایتی از اهل سنت استناد می کنند که می گوید: «پیامبر ﷺ رأی عمر را در باب اسیران جنگ بدر از رأی خود بهتر یافت». آیا آقای سروش از روایات جعلی که در مورد خلفا ساختند تا آن ها را در حدّ جانشینی پیامبر ﷺ جا بیندازند، غافل اند که مرحوم علامه امینی «رحمة الله علیه» در الغدير به روش محققانه آن ها را بر اساس متون اهل سنت مطرح می کند، آن وقت برای این که ثابت کنیم پیامبر ﷺ تحت تأثیر علوم زمان خود بوده، آیا می توان به چنین روایاتی استناد کرد؟ بنا به فرمایش آیت الله جوادی آملی «حفظه الله تعالی» برای آن که بتوانند جا بیندازند خلفا شأن جانشینی پیامبر ﷺ را دارند، نه تنها شأن پیامبر ﷺ را پایین آوردند و به او نسبت سهو و نسیان دادند، بلکه خلفا را هم آن قدر بالا بردند که در حد پیامبر ﷺ شوند.

آقای سروش برای اثبات عدم عصمت پیامبران می گویند: «قرآن هم در باب ابراهیم می گوید فرشتگان را نشناخت». عجیب است از آقای سروش که فرشتگانی که بر حضرت ابراهیم ﷺ به صورت انسان متمثل شده اند و حضرت تصور فرمودند آن ها انسان اند را دلیل بر جهل پیامبر خدا گرفته است و بخواهند نتیجه بگیرند پس قرآن مسائلی دارد که مربوط به علم همراه با اشتباه آن زمان است و باید آن ها را

کنار گذاشت و با یک مغالطه ظریف نتیجه‌گیری کنید؛ فقط باید اخلاق را از قرآن گرفت و بحث فقه و فقاہت را که از آیات قرآن استنباط شده، از اسلام جدا کرد، به اسم این‌که این‌ها قسمت‌های تاریخی قرآن است و مربوط به زمان خود بوده است. در حالی‌که خود خداوند اراده فرمود تا آن دو فرشته به صورت انسان متمثل شوند و طبیعی است که حضرت ابراهیم ♦ آن‌ها را انسان بداند، چون در واقعیت خارج به همین شکل ظاهر شدند. ولی شما با طرح این نکته موضوع را می‌برید به جایی که پیامبر خدا ﷺ متوجه اشتباهات علوم زمان خود نبود و خواننده را از آن احاطه‌ای که باید پیامبر خدا ﷺ جهت هدایت مردم داشته باشد غافل می‌نمایند. آیا قضاوت‌های علی ♦ به عنوان شاگرد قرآن که حاکی از احاطه ایشان به یک تفکر ریاضی فوق‌العاده برتر آن زمان است، مربوط به علم زمانه خود بوده است؟⁹

15- آقای سروش در سخنان خود علم امروز را اصل گرفته‌اند و بعد اظهار می‌دارند پاره‌ای از ظواهر قرآن با این علم ناسازگار است و نتیجه می‌گیرند اولاً: قسمت‌هایی از قرآن ساخته ذهن رسول خدا ﷺ است، ثانیاً: مربوط به دانش مردمان هم‌روزگار پیامبر ﷺ بوده و نه مربوط به وحی الهی. غافل از این‌که علم امروز دائماً در نگاه خود به عالم و آدم در حال تجدید نظر است. از علم تکاملی انواع بگیر¹⁰ تا نگاه ریاضی‌مند به عالم و غفلت از رازها و ظرایف

⁹ - به کتاب «الغدیر» علامه امینی قسمت قضاوت‌های علی ♦ و یا به کتاب «امام‌شناسی» جلد 11 از آیت‌الله‌طهرانی رجوع شود.

¹⁰ - به کتاب «معرفت و معنویت» از دکتر حسین نصر صفحات 392 به بعد مراجعه شود.

دیگری که در عالم هست، که در نگاه کمیّت‌گرایی علم جدید انسان از دیدن آن رازها غافل است.¹¹

16- عجیب است که آقای سروش «سما» دنیا را همین فضایی گرفته‌اند که بالای زمین قرار دارد و بر این مبنا شروع کرده‌اند اثبات کنند که آیات قرآن بر اساس تصور هیئت قدیم تنظیم شده و در نتیجه الفاظ آن مربوط به حضرت محمد ﷺ است، در حالی که با دقت در فرهنگ قرآن و روایات روشن می‌شود، همان‌طور که روح ما در بدن ما، آسمان جسم ما محسوب می‌شود و با زینت عقل زینت داده شده است و آن عقل اجازه تأثیر و سوسه‌های شیطان را از بین می‌برد و با شهاب‌های استدلال آن و سوسه‌ها را پس می‌زند؛ آسمان دنیا که همان عالم ملکوت است، با چراغ‌های معنوی و ملائکه، زینت داده شده و اجازه ورود هرکس را به آن عالم ملکوتی نمی‌دهند. و لذا در کتاب علل الشرایع جلد 2 ص 312 وقتی موضوع معراج رسول خدا ﷺ به آسمان‌های هفتگانه مطرح می‌شود، می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ بر محملی نشستند و سپس به «آسمان دنیا» عروج کردند، پس ملائکه به اطراف آسمان گریختند...» ملاحظه می‌کنید که آسمان دنیا محل ملائکه‌اند و ربطی به فضای بالای سر ما ندارد.¹² حالا چرا آقای سروش آسمان دنیا را همین فضا گرفته‌اند و به علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» خرده می‌گیرند؛ چرا علامه هم عقیده با آقای سروش نیست؟ تنهایی به قاضی می‌روند و ابتدا حق را به جانب خود گرفته‌اند که

11 - به کتاب «نیاز به علم مقدس» از دکتر حسین نصر و یا به کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» از این نویسنده رجوع شود.

12 - برای بررسی بیشتر در مورد آسمان دنیا می‌توانید به تفسیر سوره «ق»، جلسه 6 تا 10 از نویسنده این نوشتار رجوع فرمایید.

آنچه از آیات برداشت کرده اند همان مقصد اصلی آیات است. سپس اعلام می‌دارند بین قرآن و علم ناسازگاری وجود دارد، و باید بپذیریم قسمت هایی از قرآن مربوط به نقش محوری پیامبر ﷺ در تولید قرآن است.¹³

17- وقتی قرآن در مورد رباخواران می‌فرماید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يُمَوِّمُونَ إِلَّا كَمَا يُمَوِّمُ الَّذِي يُخَبِّطُ الشَّيْطَانَ مِنْ أَلْسِنَةٍ دَرْسًا لَكُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا...»¹⁴ یعنی کسانی که ربا می‌خورند، بر نمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته‌سرش کرده است. این بدان سبب است که آنان گفتند: خرید و فروش مانند ربا است و حال آنکه خدا داد و ستد را حلال، و ربا را حرام گردانیده است.

این آیه خبر از حقیقت باطنی رباخواران می‌دهد، همان حقیقتی که پیامبران پیشین نیز از آن خبر داده بودند و مردم زمان پیامبر ﷺ نیز از آن آگاهی داشتند.

علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» در بیان این آیه می‌فرمایند: این آیه در مقام تأکید حرمت ربا است و طبق آیه 161 سوره نساء، ربا در مذهب یهود حرام بوده و قرآن آن را تأیید کرد. و در تفسیر آیه می‌فرمایند: انسان رباخوار از

¹³ - در قرآن از قوم سبأ و سرزمین‌آنها و ویرانی سد «مآرب» سخن رفته است. احدی کوچکترین اطلاعی از آنها نداشت، و آن را احتمالاً جزء اساطیر می‌پنداشتند. تا اینکه در سال 1791 یک دانشمند آلمانی، با هیأتی در صدد کشف آثار آنها بر آمدند و پس از او هیئت‌هایی دنبال کار او را گرفتند تا در نیمه دوم قرن نوزدهم پس از کاوش‌ها و حفريات فراوان، تاریخ قوم سبأ روشن شد و معلوم شد آنچه قرآن گفته است تماماً صحیح و روشن بوده است. (تفسیر طنطاوی)

تعداد فطری خارج شده و موجب می‌شود اموالی که باید عادلانه در میان افراد دست به دست شود از دست عده‌ای بیرون آید و به دست دیگری انتقال یابد، بنابراین رباخوار تعادل اجتماع را به هم می‌زند و نظم را که بر راه راست انسانی و روش فطری است از بین می‌برد و این همان خبط و عدم تعادلی است که رباخوار بدان مبتلا می‌شود و اگر او را به ترک ربا دعوت کنند می‌گوید بیع هم مثل ربا است و این به جهت آن است که تعادل فکری خود را در تفاوت بین ربا و بیع از دست داده است.

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در ادامه می‌گویند آیه می‌فرماید: آن کس که ربا می‌خورد مثل آن است که شیطان از طریق تماس با او، او را از تعادل خارج کرده است.

حال سؤال این است که آیا چنین عقیده‌ای که جن و شیطان موجب دیوانگی می‌شود یک عقیده باطل است و مربوط به زمان جاهلیت بوده و پیامبر ﷺ نیز تحت تأثیر دانش آن روزگار آن را طرح کرده است، بدون آن که سخن خدا باشد؟ بنا به فرمایش علامه طباطبایی «رحمة الله علیه»: «زایل شدن قوه تمیز محذوری ندارد، چه به اسباب طبیعی نسبت داده شود و چه به شیطان، به علاوه استناد جنون به شیطان به طور مستقیم و بدون واسطه نیست بلکه اسباب قرینه آن همان اسباب طبیعی مانند اختلال اعصاب است و با وساطت آن‌ها به شیطان نسبت داده می‌شود...».

صاحب المیزان در بحث روایی در رابطه با آیه مذکور می‌آورد که رسول خدا ﷺ در معراج صورت مثالی رباخواران را چون مردی دید که از بزرگی شکمش نمی‌توانست برخیزد.

آقای سروش از همه نکات فوق در آیه صرف نظر کرده اند و به نقل قولی که آیت‌الله طالقانی کرده اند و یا به قول زمخشری استناد می‌کنند؛ مبنی بر این‌که آنچه قرآن گفته که رباخواران مثل دیوانگانی هستند که توسط تماس شیطان دیوانه شده‌اند، دیوانه شدن توسط شیطان از عقاید باطل اعراب جاهلی بوده که معتقد بودند ضربه شیطان موجب صرع می‌شود، و نتیجه گرفته اند پس پیامبر ﷺ قسمتی از قرآن را از خود ساخته و آن هم تحت تأثیر دانش هم‌زمان خود است.

در حالی‌که همچنان که علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» فرمودند: اولاً؛ هیچ اشکالی ندارد که گفته شود شیطان از طریق تأثیر بر روی سلسله عصب موجب بیماری می‌شود، ثانیاً؛ آیه دلالت ندارد بر این‌که همه جنون‌ها در اثر تماس شیطان است. پس چگونه می‌توان نتیجه گرفت این آیه حرف باطلی را می‌زند و تحت تأثیر عقاید باطل اعراب جاهلی است؟ در این مورد به جواب آیت‌الله سبحانی نیز رجوع فرمایید.

18- آقای سروش با طرح موضوعاتی از قرآن با تفسیری که خود می‌کنند به این نتیجه می‌رسند که بین ظاهر قرآن و علم ناسازگاری وجود دارد و بعد نتیجه می‌گیرند این آیات از جنس عرضیاتی است که در رسالت پیامبر و پیام بنیادین دین مدخلیتی ندارد بلکه عظمت آن حضرت به آن است که تجربه خود را با دیگران در میان می‌گذارد و آن‌ها را دعوت می‌کند تا دریا صفت تیرگی‌هایشان را بشوید. آنچه دوباره در اینجا مورد غفلت قرار گرفته همان نبوت نبی است، آیا بالاخره پیامبر ﷺ انسانی است که خداوند او را مبعوث و مأمور کرده است تا دین

و شریعتی را به بشریت برساند و بشر هم موظف است به حکم خدا گردن نهد تا به مراتب صعود معنوی نایل گردد و دنیا و آخرت خود را بر اساس احکام الهی سامان دهد؟ و یا احکام الهی و دستورات فقهی مثل اجرای حدود و حجاب و امثال آن‌ها از دین جدا است؟¹⁵

19- آقای سروش در ابتدای کتاب بسط تجربه نبوی می‌فرماید: «در این کتاب سخن از بشریت و تاریخیت خود دین و تجربه دینی است».¹⁶ آیا با دقت در این جمله دیگر جایی برای دین به عنوان شریعت الهی می‌ماند؟ یا این‌که بنا به نظر نویسنده؛ «دین یک تجربه شخصی است مثل تجربه شاعران»؟ در صفحه سوم همان کتاب می‌گویند: «در این تجربه، پیامبر چنین می‌بیند که «گویی» کسی نزد او می‌آید و در گوش و دل او پیام‌ها و فرمان‌هایی را می‌خواند و او را مکلف و موظف به ابلاغ آن پیام‌ها به آدمیان می‌کند...». آیا از این جمله بر نمی‌آید که پیامبر ﷺ فکر می‌کند پیامبر است و خلاصه در تصور این‌که پیامبر است گرفتار خیالات شده است؟ آیا با طرح چنین قرائتی از تجربه نبوی دیگر جایی از شریعت و نبوت به عنوان راهنمایی‌هایی که خداوند به بشر کرده می‌ماند، و یا پیامبر ﷺ مثل بقیة آدم‌های خوب قابل احترام است و می‌توان در وصف خوبی‌های او شعر

15 - آقای سروش در مصاحبه خود با یوسف اباذری در جواب آقای اباذری که می‌گوید؛ با عرفان دست بالا می‌توان زندان را مطبوع‌تر کرد، در حالی که با فقه می‌توان جمعی را از زندان رها کرد؟ می‌گویند: «با یک فتوای فقهی می‌توان فردی را به زندان و حتی زیر تیغ برد».¹⁶ آیا فقیه و فقه سخن خود را می‌گوید؟ یا حکم خدا را اعمال می‌کند؟

16 - کتاب بسط تجربه نبوی، صفحه هفت.

سرود، بدون آن که سخنان او را به عنوان دستورات الهی گردن نهیم؟

آقای سروش در مجله فصل و وصل شماره 1 ص 62 می‌گوید: «وَحَى؛ تابع پیامبر است نه او تابع وحی». آیا از این جمله بر نمی‌آید که وَحَى ساخته پیامبر ﷺ است؟ و دیگر چه ضمانتی هست که ما باید به قرآن اعتماد کنیم، زیرا بنا به گفته آقای سروش؛ «فرشته‌ای از بیرون به پیامبر وحی نمی‌کند بلکه آن حضرت جبرائیل را در خیال خود می‌سازد و می‌پندارد که پیامبر است».¹⁷

حال بنا به گفته حجت‌الاسلام جناب آقای دکتر احمدی¹⁸ با تأمل در کتاب بسط تجربه نبوی؛ چند سؤال پیش می‌آید:¹⁹

الف- آن عامل درونی پیامبر ﷺ (که نامش را تجربه نبوی نهاده‌اند) با نبوغ آن سیاستمدار و سردار جنگ چه تفاوتی دارد؟ چرا نام آن را الهام و تجربه نبوی و نام احوالات سیاستمداران و سرداران را درون‌جوشی و حدس و نبوغ بگذاریم؟

ب- طبق اظهار خود قرآن، خداوند می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»²⁰ ما آن قرآن را به زبان عربی نازل کردیم به امید آن که در آن تعقل کنید. یا می‌فرماید: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ

17 - مجله فصل و وصل، شماره 1، ص 64.

18 - کتاب «پادزهر، در رفع انکار نزول وحی» از دکتر احمدی.

19 - سعی شده سخنان آقای دکتر احمدی از کتاب «پادزهر، در رفع انکار نزول وحی» به نحو اختصار طرح شود، عزیزان چنانچه مایل به تفصیل مطالب باشند به اصل کتاب رجوع فرمایند.

20 - سوره یوسف، آیه 2.

حکیم»²¹ آن قرآن در أم الكتاب در نزد ما به صورتی برتر و محکم بود. این آیات می‌فرماید: برنامه پیامبر ﷺ پیشاپیش تعیین شده و قرآن قبل از نزول بر قلب پیامبر ﷺ به نحوی خاص وجود داشته است.

خداوند در قرآن به رسول خود دستور می‌دهد در جواب آن‌هایی که می‌گویند قرآنی غیر این بیاور، یا آن را دگرگون ساز، بگو: مرا نرسد که از پیش خود آن را دگرگونه سازم، من جز آنچه را که بر من وحی می‌شود دنبال نمی‌کنم، اگر پرورد گارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می‌هراسم. «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتِ بِظُرَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ عَظِيمٌ»²².

ملاحظه می‌کنید که در آیه فوق و در آیات فراوان دیگر، گیرنده و حامل وحی توان هرگونه تصرفی در وحی را از خود سلب کرده و وحی را با محتوا و الفاظ و عبارات بی‌کم و کاست، می‌گیرد و بدون کم‌ترین دخل و تصرفی به مردم می‌رساند، حال آیا نادیده‌گرفتن این موضوع تکذیب این آیات نیست.

ج- خود آورنده وحی این‌همه سوگندهای سخت دارد که من فرشته وحی را می‌بینم که از سوی خدا نازل می‌شود و این حقایق مربوط به خدا و صفات او و آخرت و احکام و اخلاق و غیب را بر من القاء می‌کند و از خود هیچ ندارم. حال یک فرد عادی بی‌خبر از حقیقت آن، بیرون می‌ایستد و بر اساس برخی تئوری‌های کلی و اثبات نشده و

21 - سوره زخرف، آیه 4.

22 - سوره یونس، آیه 15.

بعضاً مردودِ تجربه‌گرایان و پوزیست‌ها و جامعه‌شناسان منکر وحی، به آن پیامبر می‌گویند تو فرشته ندیدی، خیال می‌کردی فرشته می‌بینی، «گویی کسی را دیده‌ای»... حرف‌های تو بافته‌ای است با تار و پودی از فکر و فرهنگ زمانه، بنابراین هرچه هست، از آغاز تا پایان از خود تو است و «هیچ خبری» از جایی نیامده «و وحیی نازل نشده». آیا تفسیر نویسندۀ کتاب تجربه‌نبوی غیر این است؟

د- آیا آن پیامبر از خدا الهام می‌گیرد یا نمی‌گیرد، اگر از خدا چیزی نمی‌گیرد که الهام نیست، و اگر از خدا الهام گرفته چرا خدا به او نگفته راست بگویند و حد و حدود محتوای الهامش را روشن کند و نگوید «حَلَالٌ مُحَمَّدٍ ﷺ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ عَيْزُهُ وَ لَا يَجِيءُ عَيْزُهُ».²³ و نگوید تا آخر باید هرکس استطاعت حج رفتن داشت، حج برود؟ و اگر به واقع بعضی از قسمت‌های دین عرضی و تاریخی است، چرا عرضیات دین را روشن نکرده تا مردم گرفتار آنها نشوند؟

ه- آیا با بودن آیات فراوانی که می‌فرماید این قرآن از طرف خدا نازل شده،²⁴ می‌توان گفت این‌ها جوشیده از درون خود پیامبر ﷺ است؟ آیا خود پیامبر ﷺ از کارکرد درون خویش آگاه نیست که به قول نویسندۀ کتاب بسط تجربه

23 - حلال محمد تا ابد برای همه بشر در همه تاریخ حرام است و آنچه را حرام کرده است نیز برای همه بشر در همه تاریخ حرام است، غیر او حکمی نیست و غیر او پیامبری نیامد. «الکافی، ج 1، ص 58».

24 - به آیات 176 سوره بقره و 105 سوره اِسْرَاء و 1 سوره فرقان و ... رجوع شود.

.....

نبوی این خود اوست که دارد می‌اندیشد بدون آن که از طرف خدا مأموریتی خاص داشته باشد.

و- معلوم نیست آقای سروش بر چه مبنایی می‌خواهند بعضی از قسمت‌های دین را ذاتی و بعضی را عرضی بدانند و بعد نتیجه بگیرند ذاتی‌ها را باید گرفت و عرضی‌ها را باید رها کرد. مثل این است که بگوییم تنه درخت را باید گرفت و برگ‌ها و شاخه‌ها را باید رها کرد، در حالی‌که شخصیت درخت، تمام تنه و شاخه و برگ است و از هم جدا ناشدنی هستند، هرچند ما در ذهن خود می‌توانیم آن‌ها را از همدیگر جدا فرض کنیم ولی در واقعیت یک چیز بیشتر نیست. راستی ما از کجا بدانیم حج و روزه و نماز و حرمت ازدواج با محارم عرضی است یا ذاتی، تا بعد بیاییم احکام مربوط به آن‌ها را مورد مناقشه قرار دهیم؟ در حالی‌که خود دین مجموع اعتقاد و اخلاق و احکام را دین می‌داند و خود را یک کل واحد به هم پیوسته معرفی می‌کند که برای همه انسان‌ها آمده تا قیام قیامت تکلیف آن‌ها روشن و آن‌ها را هدایت نماید و اعتقاد به اصول و انجام فروعش را با همدیگر دین‌داری می‌داند، نه این‌که قسمتی از آن ذاتی باشد و نگه‌داشتنی و قسمتی از آن عرضی باشد و رهاکردنی. (پایان خلاصه سخنان آقای دکتر احمدی)

20- مسلم همه عارفان و فیلسوفان اسلامی بر این عقیده‌اند که حتی الفاظ قرآن از طرف خدا است و حساسیت پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام و سایر مسلمین در دقت در کتابت عین الفاظ به همین جهت بود.

21- وقتی آقای سروش معتقد باشند وحی یک نوع شعر است، و شعر هم که تحرک خیال است، پس لازمه آن حرف این است که وحی، خیالات حضرت

محمد ﷺ است. در حالی که آنچه مسلمانان به اسم مبعوث شدن جهت نبوت می‌شناسند با آنچه عارفان کشف و شهود می‌کنند بنا به اظهارات خودشان، متفاوت است و همان وحی نازل بر پیامبر ﷺ عامل سلوک عارفان و شهود آنها شده و این است آنچه پیامبران را با عارفان متمایز می‌کند. وحی مسئولیت خاصی بر دوش پیامبران است در حالی که تجربه نبوی و یا کشف و شهود مسئله‌ای است شخصی. و اساساً پیامبران تمدن‌آفرین‌اند و عارفان در تمدنی که انبیاء می‌سازند می‌بالند و به شهود می‌رسند.

22- آقای سروش با طرح ادبیات زیبا و اصطلاحاتی شیرین و مسجع و اشعار مولوی، موجب می‌شوند که خواننده متوجه ضعف مبانی فکری سخن نشود، زیرا متأسفانه به جای عرضه سخنان مستدل، نوعی دین‌سرایی ارائه شده است. در نامه خود به آیت‌الله سبحانی زاویة بحث را عوض کرده و با طرح نظرات ابهام‌آلود افراد موضوع که بحث نبوت نبی بود را پنهان نموده‌اند.

23- آقای سروش می‌گویند: امام خمینی «رحمة الله علیه» می‌گویند؛ شخصیت پیامبر ﷺ موجب نزول جبرائیل شده است.

آیا امام خمینی «رحمة الله علیه» با طرح نزول جبرائیل توسط پیامبر ﷺ، عصری بودن کلام قرآن را در نظر دارند و الفاظ قرآن را زاپیده و هم بشری رسول بزرگوار می‌دانند یا این یک نوع اتهام به آن مرد بزرگ است یا همان‌طور که عرض شد موضوع چیز دیگری است؟

24- آری نقش فعال پیامبر ﷺ در خدمت وحی آن است که آن حضرت مواظب است افکار خود را در حقیقت وحی دخالت نهد و با جدیت تمام آن را بگیرد، نه این‌که نقش او ساختن قسمتی از

قرآن باشد. آری آن حضرت بلندگو نیست، بلکه با تمام وجود قرآن را می‌گیرد و می‌فهمد و می‌داند باطن الفاظ قرآن چه معنایی دارد.

25- مهم‌ترین اشکالی که در تئوری آقای سروش به چشم می‌خورد وارد کردن محدودیت‌های بشری و تقدس‌زدایی از وحی و سخن خدا است که معضل کوچکی نیست. آقای سروش با بشری‌کردن بخشی از فرآیند وحی الهی، راه را بر خطا در مضمون وحی و قرآن باز کرده است، چیزی که قرآن و هر مسلمان مؤمن به قرآن بر نفی آن تأکید دارند.

26- قرآن به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ

إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَخُذَكَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»²⁵ از آنچه به تو وحی می‌شود پیروی کن، و منتظر بمان تا خدا حکم کند که او بهترین حکم‌کنندگان است. مخالفان پیامبر ﷺ هرگاه آیه‌ای نمی‌آورد به تصور آن‌که آیات ساخته رسول خدا است، می‌گفتند چرا آیه‌ای بر نساخته‌ای؟ خداوند می‌گوید؛ بگو من از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم. «وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا

اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»²⁶ با همین تصور برخی از رسول خدا ﷺ می‌خواستند که در برخی آیات تغییراتی صورت دهد تا کلام خدا مطابق سلیقه آنان گردد. خداوند می‌فرماید: «وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِفُرْقَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنِّي أَنَا خَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ»²⁷ و چون آیات روشن ما بر آنان

25 - سوره یونس، آیه 109.

26 - سوره اعراف، آیه 203.

27 - سوره یونس، آیه 15.

خوانده شود آنانکه به دیدار ما امید ندارند می‌گویند قرآن دیگری جز این بی‌اور یا آن را عوض کن بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.

و به مردم می‌فرماید: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى، وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»²⁸ این همراه و مصاحب شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده، و از سر هوس سخن نمی‌گوید، این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست.

و نیز می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا».²⁹ آیا در قرآن نمی‌اندیشند، اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند. و به واقع اگر کسی مدتی با قرآن تماس بگیرد و در آن تدبّر کند آنچنان یگانگی و یک‌آهنگی در معانی و الفاظ می‌یابد که با تمام وجود اذعان می‌نماید این قرآن نمی‌تواند به وجود آید مگر توسط حضرت احد. البته ملاحظه بفرمایید که شرط رسیدن به این‌که قرآن از طرف خداوند است را خود قرآن تدبّر در آن می‌داند و نه این‌که به نحو سطحی و زودگذر با آن برخورد شود.

در هر صورت اگر به سختی بتوان آیات فوق را به گونه‌ای توجیه کرد که به قول آقای سروش در همه این موارد، منظور خداوند از وحی، مضمون بی‌صورت وحی بوده و بگوییم چون صورت بندی پیامبر زیر نظر خداوند انجام یافته

²⁸ - سوره نجم، آیات 2 تا 4.

²⁹ - سوره نساء، آیه 82.

است، او هم کار را بر وفق مراد رسولش هموار نموده است. «فَأَمَّا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»³⁰ و خداوند بر کار نبی مهر تأیید نهاده است که از سر هوا و هوس نبوده است. محدودیت قالب بشری چگونه قابل توجیه است؟ به عبارت دیگر اگر صورت‌بندی را به پیامبر ﷺ به عنوان بشر واگذار کردیم محدودیت بشری او را چگونه می‌توان از قرآن برداشت و چگونه می‌توان دریا را در کوزه گنجانید.

27- وقتی آقای سروش می‌گویند: «تغییر احوال و اوقات خوب و بد پیامبر ﷺ همه در قرآن منعکس است. پیامبر این الهام را به زبانی که خود می‌داند و به سبکی که خود بر آن اشراف دارد و با تصاویر و دانشی که خود از عصر خویش به دست آورده، به بشر منتقل می‌کند». عملاً ایشان خطا را در قرآن راه می‌دهد و اعتماد انسان را از کتاب خدا می‌زداید و این آغاز سرگشتگی انسان است و شروع انقطاع بنده از پروردگارش است که متأسفانه چنین مسئله‌ای را در عده‌ای از مریدان آقای سروش می‌بینیم.

28- آقای سروش حتی نمی‌پذیرند که پیامبر ﷺ به زبان مردم زمانه خود سخن گفته، در حالی که آن حضرت دانش و معرفت دیگری داشته، بلکه معتقدند این زبان خود رسول خدا ﷺ و دانش خود او بوده. آقای سروش می‌گویند: «فکر نمی‌کنم دانش پیامبر ﷺ از دانش مردم هم عصرش در باره زمین و کیهان و ژنتیک انسان‌ها بیشتر بوده است. این دانشی را که ما در اختیار داریم نداشته». آقای سروش در این تئوری بین گوهر و صدف و عرضی و ذاتی و حی

تفاوت قائل است. حال سؤال این است که تفکیک بین گوهر و صدف دین با چه معیاری انجام می‌گیرد؟ سؤال دوم این‌که با وجود تداخل وثیق و درهم‌تنیدگی مسائل اجتماعی و سیاسی وحی، با اموری که به نظر آقای سروش اساس وحی تلقی می‌شود؛ مثل خدا، رستاخیز، ایمان، انفاق، جهاد، خشوع، زهد، ذکر و ... چگونه و با چه معیاری می‌توان امور خطاپذیر را از غیر خطاپذیر وحی تفکیک کرد؟ سؤال سوم این‌که به چه دلیل اگر جنبه بشری خطاپذیر پیامبر ﷺ بخشی از کلام خدا را تحت تأثیر قرار می‌دهد، می‌توان تضمین کرد که این خطاپذیری محدود به هفت آسمان و رجم شیطان و از این قبیل امور است که شما آن را عرضی دین می‌دانید؟ چرا خطاپذیری صورتبندی را به بخش‌های دیگر وحی همچون ذاتیات نسبت نمی‌دهید؟ چه فرق است بین صورتبندی وحی توسط یک بشر در امور علمی و اجتماعی، و صورتبندی او در امور گوهرین وحی؟

29- می‌توان از آقای سروش پرسید: به چه دلیل نزول وحی بر پیامبر شبیه الهامی است که بر شاعران می‌شود مگر به شما وحی شده و یا تجربه وحی را دارید؟ آری می‌توانید بگویید من تجربه شاعران را دارم و شعر می‌گویم، ولی چرا ادعا دارید وحی شبیه شعر است منتهی در درجه بالاتر. دلیل این تشبیه چیست؟ مگر از وحی تجربه‌ای داریم که بگوییم وحی به چه چیز شبیه هست و یا به چه چیز شبیه نیست و لذا آن عارف کامل و شاعر حاذق یعنی علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» می‌فرماید ما در مورد وحی هیچ‌چیزی نمی‌توانیم بگوییم، چرا که حقیقت وحی آسمانی، چیزی نیست که برای ما قابل درک و تجربه باشد و لذا نمی‌

توانیم در مورد آن به صورت یقینی قضاوت
نماییم».³¹

از طرفی با دقت در آیات قرآن متوجه می
شویم که «شاعری» اتهامی بود که منکرین نبوت
رسول خدا ﷺ بر علیه او به کار می بردند تا
بگویند این سخنان زیبا را از خود در آورده و
او هام و خیالات است، ولی قرآن اصرار دارد که
«وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ»³² پیامبر را
شعر نیاموخته ایم و شاعری شایسته او نیست.

30- آیا درست است درک خودمان را از آیات
به علم جدید عرضه کنیم و با عدم سازگاری بین
درک ما از آیات با علم جدید بانک برآوریم که
قرآن - و نه درک ما - با علم جدید - علمی که
همواره در تغییر و تحول است- ناسازگار است و
نتیجه بگیرید که پس آیات قرآن توسط پیامبر ﷺ
خلق شده و مربوط به دانش آن زمان بوده و لذا
خطا است، منتها خطا در عرضیات قرآن است و نه
در ذاتیات قرآن.

مشکل از آنجا پیش می آید که علم تجربی
اساساً ثباتی ندارد تا بگوییم یکی از نظریه
های آن حرف قرآن را ردّ یا اثبات می کند، و
تازه آن نظریه علمی کدام تفسیر از قرآن را
رد می کند؟ تا نتیجه بگیریم آن آیات از نفس
محدود پیامبر ﷺ متأثر است که در حدّ دانش
اعراب هم زمانش است، چرا باید انتظار داشته
باشیم قرآن در حدّ علمی سخن بگوید که هنوز آن
علم در جهان بینی خود با مشکلات عدیده ای روبه

³¹ - کتاب «جهان بینی اسلامی» تربیت معلم، رشته دینی و عربی،

رو است.³³ و با ادعای کشف واقعیت چه بحران هایی را وارد زندگی بشر کرده است، مثل آلودگی محیط زیست و تخریب لایه ازن و گازهای گلخانه ای تابع آن، و زباله های هسته ای اینها از یک طرف، و بحران های اخلاقی، اقتصادی از طرف دیگر، که همه حاصل تسلط علم جدید است بر عالم و آدم. چرا باید قرآن از منظر علم جدید به عالم و آدم نظر کرده باشد یا علمی قلمداد شود؟

31- شما از یک وجه نظر عرفا را مطرح می کنید در عظمت مقام پیامبر ﷺ و این که جبرائیل شطر وجود اوست، و از وجه دیگر از صحیح بخاری و ابن عربی جهل رسول خدا ﷺ را نسبت به تعبیر نخل و داستان افضلیت عمر از پیامبر ﷺ در مسائل جنگی را نقل می کنید. حال سؤال این است که آن مقدمه و آن مؤخره را ما چگونه به هم ربط دهیم؟ حرف دوم شما می رساند که پیامبر ﷺ محدود به زمان و مکان خود بود مثل تمام آدم های دیگر و مثل همه هم ممکن الخطا است و خطاهایش هم از این قرار است که شما به زعم خود نام برده اید و بنا به گفتار مکرر خود در نهایت ما باید از پیامبر ﷺ یک اخلاق خارج از احکام و تکالیف را بپذیریم، پیشنهادی که کانت به جامعه سکولار غرب دارد و حاصلش این غربی است که روبه روی ما است.

32- «اسم ربِّ» حضرت الله اقتضا می کند که شرایط پروریدن بنده خود را به نحو کامل فراهم نماید و لذا حضرت الله بر اساس ربوبیت

33 - منظر علم جدید به عالم را با منظر قرآن به عالم که می گوید همه عالم مظاهر اسماء الهی است، مقایسه کنید و ملاحظه فرمایید در علم جدید چه اندازه بشر از دیدن واقعی چهره عالم محروم است.

خود، پیامبران را می‌فرستد تا بستر تعالی بشر را فراهم نمایند و مسلم خداوند بهترین شرایط و بی‌نقص‌ترین بستر را فراهم می‌کند، تا انسان‌ها بدون هیچ دغدغه‌ای نسبت به حقانیت وحی الهی، از آن پیروی کنند، و لازمه اطمینان انسان‌ها نسبت به برنامه پروردگارشان آن است که سراسر آن برنامه بی‌نقص باشد و هیچ‌گونه نقص و محدودیتی که لازمه بشر بودن بشر است در آن برنامه داخل نشود و این است که باید قرآن به عنوان آخرین برنامه پروردگار جهت تعالی بشر، از هرگونه خطا، و کم و زیادی مصون باشد و لذا عقل نمی‌پذیرد کلمات قرآن از جانب شخص پیامبر ﷺ باشد، آن هم مطابق دانشی که در حد مردم هم‌زمان پیامبر ﷺ است، همراه با جهل و خرافه. حتی بنا به فرمایش علی ♦: «... وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ

بِهِ ﷺ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَكْثَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْأَلُكَ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ اخِلاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارُهُ»³⁴ یعنی از همان لحظه ای که پیامبر ﷺ را شیر گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته خود را مأمور تربیت پیامبر ﷺ کرد تا شب و روز، او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند.

پس نتیجه می‌گیریم خداوند پس از علم به شایستگی‌های پیامبر ﷺ از ابتدا پیامبر خود را پروراند تا مستعد دریافت بزرگ‌ترین پیام برای بندگان شود و از طریق نفس مقدس آن حضرت ما بتوانیم به دین خدا دست یابیم.

33- راستی اگر پیامبر ﷺ در انتخاب الفاظ

وحی دارای اختیار باشد و احتمال خلاف معانی وحی‌شده در آن الفاظ موجود باشد دیگر چه

اطمینانی برای ما خواهد ماند که آیات قرآن سخنان خدا است؟ در حالی که به خوبی روشن است هندسه و انضباط کلمات پیامبر ﷺ با هندسه و ظاهر الفاظ قرآن به کلی متفاوت است، و با این که سخنان پیامبر ﷺ در حدّ اعلاّی فصاحت و بلاغت است، هرگز معجزه به حساب نمی‌آید و نسبت به کلمات آن حضرت تحدّی نشده است در حالی نه تنها معانی قرآن که الفاظ قرآن نیز معجزه است.³⁵ قرآن از نظر هندسه کلمات نه سابقه دارد و نه لاحق، دارای آهنگی خاص با پذیرش مفاهیم معنوی و بدون تکلف و تصنع است، معلوم نیست الفاظ تابع معانی است و یا معانی تابع الفاظ. قرآن، در زمانی به صحنه آمد و مبارز طلبید که اوج تکامل فصاحت عرب بود. حتی سخن رسول خدا ﷺ و حضرت علی **♦** در عین فصاحت، اصلاً شکل و هندسه قرآن را ندارد، و این مبارزه طلبی هنوز هم به قوت خود باقی است. هنوز کسی نیامده بگوید؛ قبل از قرآن چنین کلماتی به این شکل خاص در فلان کتاب بوده است، همچنان که کسی نیامده بگوید؛ من مثل آن را آورده‌ام و اتفاقاً هرچقدر انسان فصیح‌تر باشد بیشتر متوجه می‌شود که فصاحت قرآن از نوع فصاحت بشر نیست. همچنان که جادوگران متوجه شدند کار حضرت موسی **♦** از نوع سحر نیست. دکتر واگلری استاد دانشگاه ناپل در کتاب پیشرفت سریع اسلام ترجمه سعیدی ص 49 می نویسد: قرآن کتابی است که نمی‌توان از آن

35 - علامه محمد تقی جعفری «رحمة الله علیه» در مقابل اشکال «هانس کونگ» مبنی بر این که معانی قرآن از طرف خدا است و الفاظ قرآن را خود پیامبر ﷺ انتخاب کرده، نکات عالمانه در صفحه 64 جلد 17 ترجمه و تفسیر نهج البلاغه خود دارند، به آن نکات رجوع فرمایید.

تقلید کرد ... چطور ممکن است این کتاب اعجازآمیز کار محمد باشد، در صورتی که او یک نفر عرب درسناخوانده بود ... ما در این کتاب مخزن‌ها و ذخایری از دانش می‌بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش‌ترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قوی‌ترین رجال سیاست است.

دکتر مادریس به دستور وزارت خارجه و وزارت فرهنگ فرانسه 63 سوره از قرآن را در مدت نه سال با رنج و زحمت متوالی به فرانسه ترجمه کرده است که در سال 1926 منتشر شده. وی در مقدمه اش می‌نویسد: «اما سبک قرآن بی‌گمان کلام خداوند است، زیرا این سبک مشتمل بر کُنه وجودی است که از آن صادر شده، محال است که جز سبک و روش خداوندی باشد ... از کارهای بیهوده و کوشش‌های بی‌نتیجه است که انسان در صدد باشد تأثیر فوق‌العاده این نثر بی‌مانند را به زبان دیگر ادا کند».³⁶

34- قرآن اصرار دارد بر این که قبل از نزول قرآن پیامبر ﷺ نمی‌دانسته کتاب چیست و ایمان کدام است. می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»³⁷ و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است] ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به و سیله آن راه می‌نماییم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی.

³⁶ - ترجمه وحی محمدی، ص 14.

³⁷ - سوره شوری، آیه 52.

و یا می‌فرماید: آن حضرت در عمر خود نه کتابی خوانده و نه خطی نوشته. «وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ»³⁸ و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی‌نوشتی و گر نه باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند.

حال چگونه می‌توان این آیات را با ادعای آقای سروش که می‌گویند قرآن ساخته حضرت محمد ﷺ است سازگار دانست، الاً این‌که خدای ناکرده بخواهیم قرآن را تکذیب کنیم.

35- در قرآن 332 مرتبه فرمان «قل» بگو. به پیامبر داده شده و آن حضرت عیناً این فرمان را با ذکر کلمه «قل» در قرآن آورده. اگر به واقع حضرت محمد ﷺ این قرآن را خودش و بر اساس دانش زمان خود تنظیم کرده، آیا این یک نوع نقش‌بازی کردن نمی‌شود؟ آیا آقای سروش می‌پسندند که لازمه تئوری‌شان چنین اتهامی به رسول‌خدا ﷺ باشد؟ یا باید طبق یک فراز از حرف آقای سروش بگوییم کسی به حضرت محمد ﷺ نگفته است «بگو» بلکه او می‌پندارد که خدا به او گفته است «بگو»، و یا طبق فراز دیگر از حرف آقای سروش که قرآن ساخته حضرت محمد ﷺ است، کسی به او نگفته «بگو» آن حضرت نقش‌بازی کرده‌اند. نمی‌دانم کدام‌یک از این دو احتمال را آقای سروش حاضرند برای سخن خود بپذیرند!

36- فرض بگیریم آقای سروش دلسوزانه به فکر تنظیم این تئوری بوده‌اند، ولی آیا می‌توان نتیجه این تئوری را هم خوشبینانه

نگریست، چگونه خوشبین با شیم وقتی لازمه آن سخنان آن بود که عرض شد.

37- به گفته آقای عبدالعلی بازرگان در

اعتراض به تئوری شما، خداوند در قرآن به رسول خود می‌گوید: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْعِيبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ

وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ»³⁹ این از خبرهای

غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو پس شکیبا باش که فرجام [نیک] از آن تقوایدشگان

است. و یا می‌فرماید: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْعِيبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ

لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ»⁴⁰ این [ماجرای] از خبرهای

غیب است که به تو وحی می‌کنیم و تو هنگامی که آنان همدستان شدند و نیرنگ می‌کردند نزدشان نبود. در حالی که آقای سروش می‌گویند: «آنچه

قرآن در باره وقایع تاریخی سایر ادیان و سایر موضوعات علمی زمینی می‌گویند؛ لزوماً نمی‌تواند درست باشد».

در حالی که قرآن همه قصص انبیاء را «کلام خدا» و ذکر و یادآوری مستقیم او به رسول نامیده و می‌فرماید: «كَذَلِكَ نُفَصِّلُ عَلَيْكَ مِنْ

أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا»⁴¹ و آن‌ها «قصص‌الحق» یعنی

ماجرای‌های تحقق یافته و راستین‌اند، و نه سمبلیک و اسطوره‌ای.

38- اگر قرآن ساخته ذهن پیامبر ﷺ است

چگونه می‌توان آیه 43 سوره توبه را توجیه کرد

که در خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ

39 - سوره هود، آیه 49.

40 - سوره یوسف، آیه 102.

41 - سوره طه، آیه 99.

أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ»⁴² خدا تو را ببخشد، چرا به آنها اجازه دادی. چون پیامبر خدا ﷺ به منافقینی که نمی‌خواستند در جنگ تبوک شرکت کنند اجازه دادند نیایند تا در جبهه مسلمین افراد سستاراده موجب سستی لشکر نشود.

آقای سروش؛ ملاحظه می‌فرمایید که سخنان شما چه اندازه موجب شکستن بنای عقاید پاک می‌گردد و چه اندازه موجب تزلزل عقاید جوانانی می‌شود که با آثار شما مرتبطانند به طوری که عملاً به هیچ‌چیز نمی‌توانند اعتماد کنند، زیرا وقتی پیامبر خدا ﷺ بر اساس تئوری شما، می‌پندارد که پیامبر است و قرآنی هم که آورده است با خرافات زمانه‌اش مخلوط است، دیگر چه چیزی برای جوانان ما می‌ماند، به‌خصوص که عموماً این عزیزان فرصت آن را ندارند که با رجوع به منابع اصلی و عالمان حاذق همانند حضرت امام خمینی و علامه طباطبایی «رحمة الله علیهما» عقاید خود را بازسازی کنند؟

یک روز با بحث «قبض و بسط تئوریک شریعت» عملاً علم هیچ عالمی از علماء دین را قابل اعتماد نمی‌دانید، و معلوم نیست پس جوانان ما باید برای گرفتن دین به چه کسی رجوع کنند؟ سپس با طرح «پلورالیسم و صراط‌های مستقیم» همه‌چیز از نظر شما نسبی است و لذا به حقانیت هیچ مکتب و دینی نمی‌توان اعتماد کرد، و امروز هم با طرح تجربه نبوی و ساختگی بودن قرآن توسط شخصی که می‌پندارد پیامبر است، نبوت و قرآن را زیر سؤال بردید، بفرمایید چه چیزی برای کسانی که از شما پیروی

می‌کنند می‌ماند؟ جز یک مجموعه احساسات عرفانی
 که هیچ پایه قدسی و حقیقی ندارد؟ اگر اسم
 اندشه شمارا شکاکیت و نفی نبوت نگذارن به
 نظر شما چه بنامند؟
 والسلام

سخنان آقای مجید مجیدی
 در آخر سخنان هنرمند متعهد جناب آقای
 مجید مجیدی در مراسم اعطای جایزه به او را
 می‌آوریم تا معلوم شود نه‌تنها علماء دین از
 سخنان آقای سروش هرچند ناخواسته متأسفانه
 انکار نبوت را استشمام می‌کنند، بلکه
 هنرمندان متعهد نیز با فهم ظریف خود متوجه
 این امر هستند.

«در ادامه مراسم، لوح تقدیر و سکه‌های
 بهار آزادی به خاطر بر خورداری از عدالت و
 معنویت به مجید مجیدی به خاطر فیلم «آواز
 گنجشک‌ها» اهداء شد.
 مجیدی نیز پس از دریافت این جایزه، متنی را
 که نوشته بود برای حضار خواند.
 کارگردان فیلم «آواز گنجشک‌ها» گفت: خدای را
 شاکرم که در هیاهوی نغمه‌های ناساز، «آواز

گنجشک‌ها» بر گوش‌های بسیاری شنیدنی آمد و بر چشم‌های فراوانی دیدنی. از انعکاس مثبت فیلم در این مدت کوتاه در میان گروه‌های مختلف و مخاطبان گوناگون سخن نمی‌گویم، اما در مقابل آنان که از تکرار و پیام تکراری فیلم سخن گفته‌اند می‌گویم، که هیچ ابایی ندارم که اعلام کنم، این فیلم مانند آثار قبلی من، بچه‌های آسمان، رنگ خدا، باران و بید مجنون باز هم بر فطرت و نهاد پاک انسانی تأکید می‌کند. مجیدی ادامه داد: بدون تکیه به معنویت آن چنان که در جای‌جای جهان می‌بینیم انسان‌ها، گرگ‌های درنده‌ای خواهند شد که درندگان وحشی نیز شرمنده ددمنشی‌های آنانند. در شرایطی که جای خالی «خدا» بیش از هر زمان و عصری احساس می‌شود و تاریخ گواه است که بدون خدا، هر عملی مباح و آزاد است، باید آزادگان نگران باشند، و از آن میان هنرمندان آزاده. در این صورت چه باک از برچسب «تکرار» که اگر تکرار «مذموم» بود و ناپسند باید اولین اعتراض و بزرگترین اعتراض را به پیامبران نمود که در طول اعصار و قرون، همه سخن تکراری بر زبان رانده‌اند و پیام تکراری «بازگشت به معنویت» را سر داده‌اند. وی گفت: وقتی آواز گنجشک‌ها در برلین به نمایش در می‌آید و استقبال تماشاگران گوناگون و منتقدان ریز و درشت، این‌چنین بهتان‌گیز و حیرت‌آور می‌شود، من براین باور استوارتر می‌گردم که؛ اخلاق و معنویت گم‌شده عصر ماست و این مهم، جغرافیا و مکان نمی‌شناسد. مجیدی یادآور شد: اعتراف می‌کنم که نگاه این‌چنینی و موفقیت و اقبال آن چنانی را وامدار مکتبی هستم که در آستانه رحلت بزرگ پیا مدارش، رسول گرامی اسلام هستم. و مدار

پیامبري که از پس قرن‌ها، ندایش را می‌شنوم که فرمود: من مبعوث شدم تا برتری‌ها و مکارم اخلاقي را به اتمام رسانم. و ام‌دار رسول رحمتي که بر نهاد و فطرت پاک انساني تکیه می‌کرد و می‌فرمود: هر انساني برفطرت پاک زاده می‌شود، حتي اگر پدران و مادراني کافر و مشرک داشته باشد. و ام‌دار پیامبري که نه تنها در عصر خود، که امروز نیز مظلوم و جفا دیده است. این هنرمند سینما تصریح کرد: اگر روزگاري کودکان و دیوانگان سنگس می‌زدند و دندان و پیشانی مبارک را می‌شکستند و در برابر اندیشمندان دور از خدا، شاعر و نادانش می‌خواندند، در جاهلیت نوین نیز مانند جاهلیت اولي داستان تکرار می‌شود. نابخردان و کودك صفتان، با هجو و کاریکاتور با او به ستیز برمی‌خیزند و اندیشه‌ورزان دنیاطلب، شاعر و نادانش می‌خوانند و چون جاهلیت پیشین، قرآن را «اساطیر الاولین» می‌دانند. آن روز که جشنواره فیلم دانمارک را به خاطر بی‌حرمتي به پیامبر مهرباني کنار نهادم، بسیاری آن اقدام را سياسي و حکومتی خواندند. در دنیاي آلوده امروز، کار به جایی رسیده است که ارزشها ضد ارزش شمرده می‌شود و ضد ارزشها، ارزش. هر عملی چون به مزاج ما خوش نیاید در توهم خویش، به جایی منسوب می‌کنیم.

مجیدی افزود: اگر کسی از اعتقاد و باورش دفاع کند، وابسته خوانده می‌شود، و اگر آسوده بنشینند تا به مقدساتش بدترین توهین‌ها و ناروایی‌ها صورت گیرد، آزاده است. این جا می‌گویم که من نه از موضع دفاع از حاکمیت و دولت، که می‌دانید مرا با سیاست و سیاست‌پیشگی کاری نیست، که از موضع یک مسلمان، یک

هنرمند، پیرو مکتب اهل بیت، انزجار خود را از آن چه يك به اصطلاح روشنفکر گفته است اعلام می‌کنم، و از همه آنان که در مقابل این جفای بی‌نظیر، سکوت پیشه کرده‌اند، گله‌مندم. وی ادامه داد: حالا باید پرسید اگر سیاست‌پیشه نیستیم، چرا وقتی چند کودک صفت و دیوانه رفتار با کاریکاتور، به پیامبر ما توهین می‌کنند، آن موج به راه می‌افتد، اما امروز که از زبان خودی، ناپسندترین نسبت‌ها به آن بزرگ و کتاب هدایتش قرآن داده می‌شود، سکوت همه‌جا را در برمی‌گیرد و جز یکی دو صدای کم‌جان هیچ‌کس فریاد نمی‌زند که چرا دوباره از پس قرن‌ها، به پیامبر ﷺ نسبت شاعری می‌دهند و قرآنش را احساسات شاعرانه و خطاپذیر می‌خوانند؟ به گفته مجیدی اگر آن روز که روشنفکران مذهبی، عصمت و علم غیب ائمه علیهم‌السلام را زیر سؤال بردند و نفی کردند، یا مُسَلِّمات تاریخی چون غدیر و شهادت حضرت زهرا علیها‌السلام را افسانه خواندند یا مانند همین قلم مذحرف، زیارت جامعه کبیر را (مرامنامه شیعه غالی) برشمردند، سکوت نمی‌کردیم، امروز جسارت را به مرحله پیامبر ﷺ و قرآن نمی‌رساندند، تا علناً پیامبر ﷺ را فردی عامی و ناآگاه و هم‌سنگ افراد جاهلی بخوانند و قرآن، کلام الهی را محصول بشری بخوانند.

این کارگردان در پایان اظهاراتش گفت: کسی که ادعای مولوی‌شناسی می‌کند، و برای او بیش از معصومان ارج و اعتبار قائل است، بداند که به حکم مُرادش مولوی، کافر است. گرچه قرآن از لب پیغمبر است هرکه گوید حق نگفت، آن کافر است

ایین همسه آوازها از شسه بُوَد
گرچه از حلقوم عبدالسه بُوَد

متن کامل مصاحبه آقای دکتر عبدالکریم سروش در گفت و
گو با

میشل هوبینک خبرنگار بخش عربی رادیو جهانی هلند

1- چگونه می‌توان چیزی هم‌چون «وحی» را
در جهان مدرن و راززدایی شده‌ی امروز، با معنا
دید؟

وحی «الهام» است. این همان تجربه‌ای است که
شاعران و عارفان دارند؛ هر چند پیامبر این
را در سطح بالاتری تجربه می‌کنند. در روزگار
مدرن، ما وحی را با استفاده از استعاره‌ی شعر
می‌فهمیم. چنان‌که یکی از فیلسوفان مسلمان
گفته است: وحی بالاترین درجه‌ی شعر است.

شعر ابزاری معرفتی است که کارکردی
متفاوت با علم و فلسفه دارد. شاعر احساس می
کند که منبعی خارجی به او الهام می‌کند؛ و
چیزی دریافت کرده است. و شاعری، درست مانند
وحی، یک استعداد و قریحه است. شاعر می‌تواند
افق‌های تازه‌ای را به روی مردم بگشاید؛ شاعر
می‌تواند جهان را از منظری دیگر به آن‌ها
بنمایاند.

2- به نظر شما، قرآن را باید محصول زمان
خودش دید. آیا این سخن متضمن این نیز هست که
شخص پیامبر نقشی فعال و حتی تعیین‌کننده در
تولید این متن داشته است؟

بنا به روایات سنتی، پیامبر تنها وسیله
بود؛ او پیامی را که از طریق جبرئیل به او
نازل شده بود، منتقل می‌کرد. اما، به نظر من،
پیامبر نقشی محوری در تولید قرآن داشته است.
استعاره‌ی شعر به توضیح این نکته کمک می‌کند.

پیامبر درست مانند یک شاعر احساس می‌کند که نیرویی بیرونی او را در اختیار گرفته است. اما در واقع - یا حتی بالاتر از آن در همان حال - شخص پیامبر همه چیز است، آفریننده و تولیدکننده. بحث درباره‌ی این‌که آیا این‌ها الهام از درون است یا از بیرون حقیقتاً این‌جا موضوعیتی ندارد، چون در سطح و حی تفاوت و تمایزی میان درون و بیرون نیست.

این الهام از «نفس» پیامبر می‌آید و «نفس» هر فردی الهی است. اما پیامبر با سایر اشخاص فرق دارد؛ از آن رو که او از الهی‌بودن این نفس آگاه شده است. او این وضع بالقوه را به فعلیت رسانده است. «نفس» او با خدا یکی شده است. سخن مرا این‌جا به اشتباه نفهمید، این اتحاد معنوی با خدا به معنای خدا شدن پیامبر نیست. این اتحادی است که محدود به قد و قامت خود پیامبر است. این اتحاد به اندازه‌ی بشریت است؛ نه به اندازه‌ی خدا.

جلال الدین مولوی، شاعر عارف، این تناقض نما را با ابیاتی به این مضمون بیان کرده است که: «اتحاد پیامبر با خدا، همچون ریختن بحر در کوزه است.» اما پیامبر به نحوی دیگر نیز آفریننده‌ی وحی است. آنچه او از خدا دریافت می‌کند، مضمون وحی است. اما این مضمون را نمی‌توان به همان شکل به مردم عرضه کرد؛ چون بالاتر از فهم آن‌ها و حتی ورای کلمات است. این وحی بی‌صورت است و وظیفه‌ی شخص پیامبر این است که به این مضمون بی‌صورت، صورتی ببخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد. پیامبر، باز هم مانند یک شاعر، این الهام را به زبانی که خود می‌داند، و به سبکی که خود به آن اشراف دارد، و با تصاویر و

دانشی که خود در اختیار دارد، منتقل می‌کند. شخصیت او نیز نقش مهم در شکل‌دادن به این متن ایفا می‌کند. تاریخ زندگی خود او، پدرش، مادرش، کودکی‌اش و حتی احوالات روحی‌اش [در آن نقش دارند.] اگر قرآن را بخوانید، حس می‌کنید که پیامبر گاهی اوقات شاد است و طربناک و بسیار فصیح در حالی که گاهی اوقات پرملال است و در بیان سخنان خویش بسیار عادی و معمولی است. تمام این‌ها اثر خود را در متن قرآن باقی گذاشته‌اند. این، آن جنبه‌ی کاملاً بشری وحی است.

3- پس قرآن جنبه‌ای انسانی و بشری دارد. این یعنی قرآن خطاپذیر است؟

از دیدگاه سنتی، در وحی خطا راه ندارد. اما امروزه، مفسران بیشتر و بیشتری فکر می‌کنند وحی در مسایل صرفاً دینی مانند صفات خداوند، حیات پس از مرگ و قواعد عبادت خطاپذیر نیست. آن‌ها می‌پذیرند که وحی می‌تواند در مسایلی که به این جهان و جامعه‌ی انسانی مربوط می‌شوند، اشتباه کند. آنچه قرآن درباره‌ی وقایع تاریخی، سایر ادیان و سایر موضوعات عملی زمینی می‌گوید، لزوماً نمی‌تواند درست باشد. این مفسران اغلب استدلال می‌کنند که این نوع خطاها در قرآن خدشه‌ای به نبوت پیامبر وارد نمی‌کند؛ چون پیامبر به سطح دانش مردم زمان خویش «فرود آمده است» و «به زبان زمان خویش» با آن‌ها سخن گفته است، من دیدگاه دیگری دارم. من فکر نمی‌کنم که پیامبر «به زبان زمان خویش» سخن گفته باشد؛ در حالی که خود دانش و معرفت دیگری داشته است. او حقیقاً به آنچه می‌گفته، باور داشته است. این زبان خود او و دانش خود او بود و فکر نمی‌کنم دانش

.....
.....
او از دانش مردم هم عصرش درباره‌ی زمین، کیهان و ژنتیک انسان‌ها بیشتر بوده است. این دانشی را که ما امروز در اختیار داریم، نداشته است و این نکته خدش‌های هم به نبوت او وارد نمی‌کند چون او پیامبر بود، نه دانشمند یا مورخ.

4- شما به فیلسوفان و عارفان سده‌های میانه هم چون مولوی اشاره می‌کنید. دیدگاه‌های شما درباره‌ی قرآن تا چه اندازه ریشه در سنت اسلامی دارد؟

بسیاری از دیدگاه‌های من ریشه در اندیشه‌ی سده‌های میانی اسلام دارد. این سخن را که نبوت مقوله‌ای است بسیار عام و نزد اصناف مختلف آدمیان یافت می‌شود، هم در اسلام شیعی و هم نزد عارفان وجود دارد. متکلم بزرگ شیعی، شیخ مفید، امامان شیعه را پیامبر نمی‌داند؛ اما تمام ویژگی‌هایی را که پیامبران دارا هستند، به آن‌ها نسبت می‌دهد. هم‌چنین عارفان نیز عمدتاً متعقدند که تجربه‌ی آن‌ها از جنس تجربه‌های پیامبران است. و باور به این نیز که قرآن یک محصول بشری و بالقوه خطا پذیر است، در عقاید معتزله دال بر مخلوق بودن قرآن به طور تلویحی آمده است.

اندیشمندان سده‌های میانه غالباً این نظرها را به شیوه‌ای روشن و مدون بیان نمی‌کردند و ترجیح می‌دادند آن‌ها را در خلال سخنانی پراکنده یا در لفافه بیان کنند. آن‌ها نمی‌خواستند برای مردمی که توانایی هضم این اندیشه‌ها را نداشتند، ایجاد تشویش و سردرگمی کنند. به عنوان مثال، مولوی جایی می‌گوید که قرآن، آیینه‌های ذهن پیامبر است. آنچه در دل سخن مولوی مندرج است این است که شخصیت

پیامبر، تغذیر احوال او و اوقات خوب و بد او، همه در قرآن منعکس هستند.

پسر مولوی حتی از این هم فراتر می‌رود. او در یکی از کتاب‌هایش می‌گوید که چند همسری به این دلیل در قرآن مجاز دانسته شده است که پیامبران زنان را دوست می‌داشت. و به این دلیل بود که به پیروانش اجازه‌ی اختیار کردن چهار زن را داده بود!

5- آیا سنت شیعی به شما اجازه می‌دهد که اندیشه‌هایتان را درباره‌ی بشری بودن قرآن مدون کرده و توسعه دهید؟

مشهور است که در اسلام سنی، مکتب عقل‌گرای اعتزالی در برابر اشعریان و عقیده‌ی آن‌ها دال بر جاودانی بودن و غیرمخلوق بودن قرآن شکست سختی خورد. اما در اسلام شیعی، معتزلیان به نحوی ادامه‌ی حیات دادند و زمینی حاصلخیز را برای رشد یک سنتی فلسفی غنی فراهم کردند. اعتقاد معتزلیان دال بر مخلوق بودن قرآن در میان متکلمان شیعی، تقریباً اعتقادی است بلامنازع.

امروز می‌بینید که اصلاح‌گران سنی به موضع شیعیان نزدیک‌تر می‌شوند و اعتقاد مخلوق بودن قرآن را می‌پذیرند. اما روحانیون ایران در استفاده از منابع فلسفی سنت شیعی برای گشودن افق‌هایی تازه به روی فهم دینی ما مردد هستند. آن‌ها قدرت‌شان را بر پایه‌ی فهمی محافظه‌کارانه از دین مستحکم کرده‌اند و هراس دارند که مبادا با گشودن باب بحث درباره‌ی مسائلی از قبیل ماهیت نبوت، همه چیزشان از دست برود.

6- پیامدهای دیدگاه‌های شما برای مسلمانان معاصر و نحوه‌ی استفاده‌ی آن‌ها از قرآن به منزله‌ی یک راهنمای اخلاقی چیست؟

تدقی بشری از قرآن تفاوت نهادن میان جنبه‌های ذاتی و عرضی قرآن را میسر می‌کند. بعضی از جنبه‌های دین به طور تاریخی و فرهنگی شکل گرفته‌اند و امروز دیگر موضوعیت ندارند. همین امر، به عنوان مثال، درباره‌ی مجازات‌های بدنی که در قرآن مقرر شده‌اند، صادق است. اگر پیامبر در یک محیط فرهنگی دیگر زندگی می‌کرد، این مجازات‌ها احتمالاً بخشی از پیام او نمی‌بودند. وظیفه‌ی مسلمانان امروز این است که پیام گوهری قرآن را به گذشت زمان ترجمه کنند. این کار درست مانند ترجمه‌ی یک ضرب المثل از یک زبان به زبان دیگری است. ضرب المثل را تحت‌اللفظی ترجمه نمی‌کنید. ضرب‌المثل دیگری پیدا می‌کنید که همان روح و معنا را داشته باشد، همان مضمون را داشته باشد، ولی شاید همان الفاظ را نداشته باشد.

در عربی می‌گویند که فلانی خرما به بصره برده است. اگر قرار باشد این را به انگلیسی ترجمه کنید، می‌گویید فلانی زغال‌سنگ به نیوکا سل برده است. درک تاریخی و بشری از قرآن به ما اجازه‌ی این کار را می‌دهد. اگر بر این باور اصرار کنید که قرآن کلام غیرمخلوق و جاودانی خداست که باید لفظ به لفظ به آن عمل شود، دچار مخمصه‌ای لاینحل می‌شوید.

متن نامه آیت‌الله سبحانی به آقای دکتر سروش
اندیشه‌های عصر جاهلی در آئینه ادبیات
پر آب و رنگ امروز در اوج اسلام‌ستیزی غربیان،
که دیروز رسانه‌های هلندی، و امروز رسانه‌های

.....

دانمارکی جلودار آن هستند گزارش می‌رسد که گروهی در کشور دوم، از طریق هنرهای تجسمی به اسلام‌ستیزی برخاسته و می‌خواهند از طریق کاریکاتورهای موهن و نمایش فیلم، پیامبر و قرآن را در انظار جهانیان نازیبا سازند، در چنین شرایط و اوضاع، مصاحبه‌ای از آقای عبدالکریم سروش خواندم که در سایت «آفتاب نیوز» به تاریخ 14 بهمن 86 به نقل از رادیو هلند، بخش عربی، و ترجمه فارسی آن در رادیو زمانه آمده بود. من نمی‌توانم بدون دلیل قاطع بگویم آنچه در این مصاحبه خواندم نظریه صددرصد خود اوست، ولی سکوت او را می‌توانم گناهی نابخشودنی در مقابل این گزارش به شمار آورم. در شرایطی که ملحدان غرب کمر به اسلام‌ستیزی و منزوی ساختن مسلمانان بسته‌اند، فردی که در محیط اسلامی و در میان علما و دانشمندان پرورش یافته و مدت‌ها سخنان او زینت‌بخش رسانه‌های ایرانی بوده، سخنانی به زبان آورد که نتیجه آن این است که قرآن موجود، ساخته و پرداخته ذهن پیامبر است! و پیامبر در آفرینش قرآن، نقش محوری داشته است!

در آذرماه 84 نامه سرگشاده‌ای به آقای سروش نوشته و در آنجا لغزش‌های او را در مسئله امامت و خلافت گوشزد کردم و بار دیگر از او درخواست نمودم که به آغوش ملت اسلامی و بالأخص علما و حوزه‌های علمیه باز گردد و بداند که این نوع سروصداها و هیاهوها زودگذر است و به‌سان موج دریا، پس از اندی خاموش می‌شود، و آنچه باقی می‌ماند، همان حق و حقیقت است و تصور می‌کردم که این نامه پدرانۀ درباره او مؤثر افتد. کسانی که این نامه را

خوانده بودند، از نگارش آن، اظهار رضایت می کردند. ولی مصاحبه او درباره قرآن، بر تأسف و تأثرم افزود، و با خود فکر کردم که زاویه انحراف روز به روز بیشتر می شود و این سؤال به ذهنم رسید که چه عاملی در کار است که از این فرد دست پرورده حوزه و دانشگاه، چنین بهره کشی می کنند؟ او با آن چهره نورانی، و بیان شیرین، روزگاری مدرس نهج البلاغه بود. خطبه همام را به نحو دلپذیری تفسیر می کرد، چه شد که از این گروه این همه فاصله گرفت.

از این مقدمه بگذرم، و با نگارش این نامه و نقد اندیشه او، روزنه امید به اصلاح او را بار دیگر باز بگذارم، به امید آن که با خواندن این نامه، بار دیگر به آغوش امت اسلامی باز گردد.

* مکتب شك يا «سوفیسم»

در قرن پنجم قبل از میلاد، در یونان باستان، گروهی به مکتب شك در همه چیز، حتی در وجود خود، و وجود خارج از خود روی آورده و افکار و عقاید عجیبی را از خود ارائه کردند. رشد اندیشه سفسطی مدتی بر تفکر یونانی غلبه کرد، لکن به وسیله حکیمان و اندیشمندان بزرگی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو به عمر آن خاتمه داده شد، زیرا مغلطه های آنان را آشکار ساخته و به بیماری سفسطه پایان بخشیدند. ارسطو با تدوین منطق، توانست یک نوع نظم فکری واقع گرایانه به بشر تقدیم کند، با این که اندیشمندان یاد شده خدمات ارزنده ای به تفکر بشری تقدیم کند، با این که اندیشمندان یاد شده خدمات ارزنده ای به تفکر بشری تقدیم نمودند، ولی چیزی نگذشت که مکتب دیگری به نام مکتب «لا ادري» به وسیله پیرهون

.....
.....
مذهبی شک مطلق تبدیل گشت، ولی آن نیز دیری نپایید و به تاریخ پیوست.

فلسفه اسلام مانند شیخ‌الرئیس و پس از آن صدرالمتألهین در این باره سخنان شیوایی دارند که علاقه‌مندان می‌توانند در این مورد به کتاب «شناخت در فلسفه اسلامی» از این قلم مراجعه کنند.

در خیزش اخیر غرب، بار دیگر مکتب تشکیک به صورتهای «علمی‌نما» ظاهر گشت و همت‌گروهی از فلاسفه غرب، برای این شد که به جای این که بر بنای رصین فلسفه، طبقه‌ای بیفزایند، کوشش کردند که بار دیگر همه این بنا را فرو ریزند و هنر آنان این شد که همه جا در شک و تردید سخن بگویند و به قول فروغی «هنر فیدسوفان انگلیسی جز این نبود که بنای رفیع فلسفه را که تا آن زمان برپا شده بود فرو ریزند، بی‌آن که چیزی به آن بیفزایند.»

جای سخن نیست که شک، گاهی گذرگاه یقین است و تا انسان شک نکند به یقین نمی‌رسد ولی شکی زیباست که پل یقین باشد و به اصطلاح گذرگاه باشد نه اقامتگاه، ولی متأسفانه شک این گروه اقامتگاه است، نه معبر و گذرگاه.

بیماری دیگری که زاییده همین تفکر شک‌گرایی است، طرح نظریه، بدون این که کوچک‌ترین دلیل و برهان، به همراه آن باشد، و هرگاه سؤال شود دلیل شما بر این گفتار چیست؟ می‌گوید: «I think» (من فکر می‌کنم). اما شما چرا چنین فکر می‌کنید؟ به چه دلیل؟ سؤال از دلیل و برهان ممنوع است!!

شیخ‌الرئیس می‌فرماید: هر فردی گفتار کسی را بدون دلیل و برهان بپذیرد، او از فطرت

انسانی منسلخ شده است، ولی متأسفانه این بیماری (طرح نظریه بدون دلیل) آن هم با یک رشته سخنان حماسی به تدریج گسترش پیدا کرده در حالی که منطبق قرآن این است: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ».

جناب سروش در آن بحث پیشین (بحث امامت و خلافت) درباره امامان بی‌مهری کردند ولی در این جا گام فراتر نهاده به حریم وحی و قرآن بی‌مهری ورزیده‌اند، و من از خدا می‌خواهم که وی در این حد توقف کند و گام فراتر نهد، که مبادا سعادت اخروی او (که قطعاً خواستار جدی آن است بیش از این به خطر بیفتد).

* خلاصه نظریه

حقیقت این است که او در بیان نظریه خود دچار اختلاف و تناقض‌گویی می‌شود و نمی‌توان اطراف آن را در نقطه‌ای و به صورت نظریه واحدی گرد آورد و به اصطلاح آن چنان به نعل و به میخ می‌زند که اگر به نقطه‌ای اعتراض شود، بتواند از آن بگریزد. اینک سخنان او را در چند فراز نقل می‌کنم:

1. تجربه‌ای به سان تجربه شعرا
دکتر سروش می‌گوید: وحی، الهام است و این همان تجربه‌ای است که شاعران و عارفان دارند، هرچند پیامبر آن را در سطح بالاتری تجربه می‌کند، و در روزگار مدرن ما، وحی را با استفاده از استعاره شعری می‌فهمیم، چنان‌که یکی از فیلسوفان مسلمان گفته است وحی بالاترین درجه شعر است.

* تحلیل

این نظریه، نظریه جدیدی نیست، بلکه همان است که مشرکان مکه، قرآن را از این راه تفسیر می‌کردند و می‌گفتند: همان‌طور که امرؤ

القیس در پرتو الهام، معانی و الفاظ را می آفریند، محمد نیز از همین طریق، آفریننده معانی و الفاظ آیات است. مسلماً مقصود آنان از شعر، شعر منظوم نیست، بلکه یافته و تخیلات انسان از طریق تفکر چه در قالب نظم و چه در قالب نثر. قرآن این نظریه را از آنان نقل می کند و به نقد آن می پردازد:

«وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرُكُوا أَهْتًا لِّشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» (صافات/ 36). «می گویند: آیا ما خدایان خود را به خاطر یک شاعر دیوانه رها می کنیم؟!». و نیز می فرماید: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ» (طور / 52) «می گویند: او شاعر است و ما در انتظار مرگ او هستیم».

و گاهی قرآن را از سه راه توجیه می کردند و آن را ساخته فکر پیامبر دانسته، گاهی می گفتند: افکار پراکنده است و گاهی می گفتند به خدا دروغ بسته و سرانجام می گفتند: شاعری است که تخیلات خود را در این قالبها ریخته است: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ» (انبیا / 5). «بلکه می گفتند: افکار آشفته ای است، بلکه آن را به دروغ ساخته و پرداخته است، بلکه او شاعری بیش نیست».

قرآن در نقد این نظریه می گوید: «وَمَا هُوَ بِعَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ» (حاقه / 41). «آن سخن شاعری نیست، شما اندک ایمان می آورید». و در آیه دیگری می فرماید: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ» (یس / 69) «ما به او شعر نیاموختیم و سزوار او هم نیست، و آن، جز یادآوری و قرآنی آشکار نیست».

بالآخره آنان، پیامبر را با شعرا در يك صف قرار داده بودند، محتوای نظریه مورد بحث نیز بیش از این نیست، هرچند کلمه «در سطح بالاتری» را به آن افزوده است، ولی مجموعاً از يك منشأ سرچشمه می‌گیرد. اگر می‌گویید: شعرا از خود، الهام می‌گرفتند ولی پیامبر از مقام ربوبی الهام می‌گرفت، در این صورت، عطف این دو به هم، عطف مباین به مباین است و در نتیجه تشبیه مخّل و ناروا می‌باشد. از این بگذریم؛ بالآخره این نظریه چه دلیلی دارد؟ آیا شاهدی هم بر آن دارید؟ متأسفانه این مصاحبه، سرتاسر، طرح يك رشته تصورات و مفاهیم است بی‌آن که برای اثبات آن دلیلی اقامه شود. اگر واقعاً قرآن در حد يك اندیشه شعری هرچند در سطح بالاتر است، پس چرا تحدی کرده ولو با آوردن يك سوره؟. کدام شاعر در طول عمر خود، تحدی می‌کند و می‌گوید: احدي نمی تواند تا روز رستاخیز غزلی مانند غزل‌های من بیاورد؟

در اینجا باز می‌توان به صاحب این نظریه گفت: همین تفسیر و توجیه شما درباره قرآن جز يك نوع تجربه شعری چیزی دیگری نیست، یعنی نفس شما این اندیشه را پرورش داده و بر صفحه ذهن آورده و بر نوک قلم و سر زبان جاری ساخته است، بی‌آن که واقعیتی در پشت آن نهفته باشد. اگر واقعاً شعر و شاعری و آنچه در این ردیف است، فاقد ارزش جادوانه است، سخن شما نیز از همین سنج است.

2. پیامبر آفریننده و تولیدکننده قرآن است. در مورد دیگر می‌گویید: استعاره شعر، به توضیح این نکته کمک می‌کند، پیامبر درست مانند يك شاعر احساس می‌کند که نیروی بیرونی

.....

.....

او را در اختیار گرفته است، اما در واقع یا «حتی بالاتر از آن، در همان حال شخص پیامبر همه چیز است، آفریننده، تولیدکننده، بحث درباره این که این الهام از درون است یا از برون، حقیقتاً اینجا موضوعیتی ندارد، چون در سطح وحی تفاوت و تمایزی میان درون و بیرون نیست».

* تحلیل

این کلمات و جمل می‌رساند که صاحب نظریه، قرآن را تجلی شخصیت درونی پیامبر ﷺ می‌داند که در اصطلاح به آن «وحی نفسی» می‌گویند. توجیه وحی در مورد پیامبران از طریق مسئله تجلی شخصیت باطن، نخست از طرف گروه‌های تبشیری یعنی کشیشان و خاورشناسان اظهار شد و بیش از همه خاورشناسی به نام «درمنگهام» در این‌باره گردو خاک کرده است. وی با تلاش‌های کودکانه‌ای می‌خواهد برای قرآن، منابعی معرفی کند که یکی از آنها تجلی شخصیت درونی است. او درباره نظریه خود چنین می‌نویسد: «عقل درونی محمد و یا به تعبیر امروز شخصیت باطنی او به بی‌پایگی آیین شرك، پی‌برده بود. او برای رسیدن به مقام نبوت به پرستش خدا پرداخت و در غار حرا برای عبادت، خلوت نمود و در آن جا ایمان وجدان او به درجه‌ای بلند رسید و افق افکارش وسیع، و دید بصیرتش دو چندان شد. در این مرحله آن‌چنان نیرومند شد که برای هدایت مردم، شایستگی پیدا کرد. او پیوسته در فکر و اندیشه بود تا آنگاه که یقین کرد: این همان پیامبری می‌باشد که خداوند او را برای هدایت بشر برانگیخته است. این آگاهی‌ها بر او چنان وانمود می‌شد که از آسمان بر او نازل می‌شود و این خطاب را

خداوند بزرگ به وسیله جبرئیل برای او می فرستد.» (وحي محمدي، ص 86)

آنچه احساس شاعران را از احساس پیامبران، جدا می‌سازد، همان است که آقای سروش برای آن موضوعیتی قائل نشده است. شاعران مذبح الهام را درون، و انبیاء، مذبح الهام را برون از خود می‌دانند، ولی متأسفانه این بزرگترین نقطه تفاوت را ایشان بسیار سهل و آسان گرفت و گفت: «بحث درباره این که آیا این الهام، از درون است یا از برون، حقیقتاً این موضوعیتی ندارد»، در حالی که نقطه بارز تفاوت این دو الهام در همین است.

افرادی که در مسائل فلسفی و عرفان دست توانایی ندارند، نمی‌توانند مرز این دو نوع الهام و دو نوع احساس را از هم جدا سازند، لذا همان مشرکان عصر رسول خدا نیز به خاطر عدم توانایی در درک تفاوت این دو نوع احساس، با خود فکر می‌کردند که چگونه ممکن است فردی از برون خود، الهام بگیرد و مأمور هدایت مردم شود. قرآن این اندیشه را از آنان چنین نقل می‌کند: «أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ

الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ هُمْ قَدِمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ» (یونس/

2). «آیا برای مردم مایه شگفت است که بر شخصی از خود آنان وحی فرستادیم تا مردم را هدایت کند؟ و به گروه‌های با ایمان بشارت بده که در درگاه الهی سابقه نیک و راست دارند، ولی افراد کافر او را ساحر و جادوگر می‌خوانند».

گروه‌های مخالف برای مبارزه با «وحي محمدي» در تمام اعصار، توجیه‌ها و تصویرهایی داشتند ولی ماهیت توجیه‌ها و تفسیرهای باطل در تمام زمان‌ها یکی بود. چیزی که هست، در

عصر حاضر، همان تهمت‌ها و ناسزاهای، همان توجیه‌ها و تفسیرهای بوجهلی و بوسفیانی، تغذیر قیافه داده و به صورت کالای نو و به عنوان یک تحقیق علمی عرضه شده است.

3. مفاهم از خدا، و الفاظ از پیامبر صاحب نظریه در عبارتهای پیشین، از طریق اجمال و تفصیل، قرآن را تولید خود پیامبر را آفریننده قرآن دانست. اما در همین مصاحبه در جای دیگر می‌گوید: «پیامبر به نحو دیگری نیز آفریننده وحی است. آنچه او از خدا دریافت می‌کند مضمون وحی است. اما این مضمون را نمی‌توان به همان شکل به مردم عرضه کرد چون بالاتر از فهم آنها و حتی وراي کلمات است. این وحی بی‌صورت است و وظیفه شخص پیامبر این است که به این مضمون بی‌صورت، صورتی ببخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد». وی در این نظریه، مفاهیم و معانی را از جانب خدا دانسته، ولی شکل و صورت را آفریده خود پیامبر می‌شمارد. و در نتیجه بخشی از اعجاز قرآن را که در زیبایی الفاظ و استواری تعبیر نمایان می‌شود، انکار ورزیده و فقط معانی را از جانب خدا دانسته است. بنابراین قرآن کار مشترکی میان خدا و پیامبر است زیرا معانی از جانب خدا و صورت از جانب پیامبر می‌باشد تو گویی یک شرکت سهامی است که سرمایه از جانب خدا و صورت‌سازی از جانب پیامبر است.

اکنون باید پرسید که این نظریه نازل‌تر از نظریه نخستین است؟ در آنجا همه چیز از آن رسول خدا ﷺ بود، جز یک رابطه ضعیف با خدا، ولی در این جا معاونی بی‌صورت از جانب خدا و صیاغت و صورت از جانب پیامبر! و نیز باید

پرسید: دلیل شما بر این مشارکت چیست؟ آیا خدای قادر بر انزال مفاهیم، قادر بر صورت سازی نیست؟ از این گذشته، خود قرآن برخلاف این نظریه گواهی می‌دهد، زیرا کراراً به پیامبر ﷺ امر می‌کند: چنین بگو مثلاً: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» یعنی مفاهیم و صور هر دو از جانب خدا است.

4. شرایط حاکم بر زندگی پیامبر، تولیدکننده قرآن است

صاحب این نظریه گاهی، خود پیامبر را مستقلاً تولیدکننده قرآن می‌داند و می‌گوید: او همه چیز است، و نقش محوری دارد، و گاهی نوعی مشارکت بین خدا و پیامبر را مطرح کند، اما گاهی هم می‌خواهد بگوید شرایط حاکم بر زندگانی پیامبر، تولیدکننده این مفاهیم و افکار و معانی است و به تعبیر دیگر، زمان را آفریننده این محصول (قرآن کریم) می‌شمرد و می‌گوید: «تاریخ زندگی خود او، پدرش، مادرش، کودکی‌اش و حتی احوالات روحی‌اش در آن نقش دارند. اگر قرآن را بخوانید حس می‌کنید که پیامبر گاهی اوقات شاد است و طربناک و بسیار فصیح، در حالی که گاهی اوقات پرملال است و در بیان سخنان خویش بسیار عادی و معمولی... این جنبه کاملاً بشری وحی است».

اکنون سؤال می‌شود: او در این تعبیر می‌خواهد قرآن را کتابی صددرصد بشری معرفی کند و به‌سان دیگر مؤلفان قلمداد کند که شرایط حاکم بر زندگانی آنان در نگارش و تعبیر آنان کاملاً مؤثر می‌باشد و به تعبیر دیگر تمایلات و فرهنگ‌ها، در تدوین آن کاملاً مؤثر بوده است. اگر واقعاً چنین است، پس چرا خدای محمد، همه آنها را نفی می‌کند و عاملی جز وحی را در

آفرینش قرآن مؤثر نمی‌داند و می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (نجم / 3-5) «او هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و آنچه می‌گوید سرورش غیبی است که در اختیار او گذارده شده است و موجود نیرومندی (فرشته وحی) به او آموخته است». دم زدن از این که قرآن کتاب بشری است، با صدها آیه قرآنی در تضاد است. اینک برخی از این آیات:

1- «وَلَوْ كَانُ مِنَ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء 82) اگر از جانب غیر خدا بود، در آن اختلاف فراوانی می‌یافتند.

2- «کتاب انزلناه اليک لتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ الی النُّورِ» (ابراهیم 1) قرآن کتابی است که ما آنرا فرو فرستادیم تا مردم را از تاریکی‌ها به روشنی وارد سازی.

3- «انا انزلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون» (یوسف 12) ما آنرا به صورت قرآن عربی فرو فرستادیم تا بیندیشید.

4- «وکتاب انزلناه مبارک» (انعام 92) این کتاب مبارکی است که ما آنرا ارسال کردیم.

با این گفتار صریح چگونه آنرا کتاب بشری تلقی کنیم و آنرا ساخته بشر بدانیم در حالی که در صداقت و راستگویی محمد امین ﷺ کسی تردید ندارد.

* برداشتها و اطلاعات نادرست

ما، در اینجا به تبیین اصل نظریه ایشان پرداختیم که به چهار صورت مختلف بیان می‌کند، بدون این‌که دلیلی بر نظریه خود بیاورد، و خود تناقض، روشنترین گواه بر بی‌پایگی آن است، ولی در کنار این نظریه، یک رشته شطحات و سخنان نابرازنده نیز دارد که به صورت گذرا به آنها اشاره می‌شود:

1. می‌گوید: «امروزه مفسران بیشتري فکر می‌کنند وحی در مسائل صرفاً دینی مانند صفات خداوند، حیات پس از مرگ، و قوا عد عبادات خناناپذیر نیست، آنها می‌پذیرند که وحی می‌تواند در مسائلي که به این جهان و جامعه انسانی مربوط می‌شود، اشتباه کند. آنچه که قرآن در باره وقایع تاریخی، سایر ادیان و سایر موضوعات عملی زمینی می‌گوید لزوماً نمی‌تواند درست باشد، این مفسران، اغلب استدلال می‌کنند که این نوع خطاها در قرآن خدش‌های به نبوت پیامبر وارد نمی‌کند چون پیامبر به سطح دانش مردم خویش فرود آمده است و به زبان زمان خویش سخن گفته است».

اکنون سؤال می‌شود: این کلمه «بیشتر» و «اغلب» که به کار می‌برد و مفسران اسلامی را به مطلب یاد شده متهم می‌سازد، کدام مفسران هستند که در طول چهارده قرن، به خطا پذیری قرآن در مسائل مربوط به زندگی اعتراف می‌کنند؟ آنان جز مششرقان و جز دنباله‌روهای آنان مانند رئیس قادیانی‌ها و متأثر از آنان مانند برخی از نویسندگان مصري کسی نیستند. از این گذشته، این تبعیض در خطا چه معنی دارد که پیامبر در ماورای طبیعت صدرصد واقع گو و حقیقت‌نما باشد ولی در مسائل ملموس و عینی دور از حقیقت سخن بگوید؟ و اگر هم یک مفسر درباره آیه‌ای که مورد نظر اوست، سخنی گفته باشد، دلیلی بر همگانی بودن مطلب نیست. قرآن علم و دانش پیامبر را عظیم‌ترین فضل الهی می‌شمارد و می‌فرماید:

«وَعَلَّمْتَ مَا لَمْ تَعْلَمْ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (نساء / 113). «خداوند آنچه نمی‌دانستی به تو آموخت و بخشش خدا به تو بسیار بزرگ است».

را عظیم می‌شمارد، چگونه در بخش دوم خطاپذیر می‌باشد؟

2. آنگاه گام فراتر نهاده و علم پیامبر را چنین توصیف می‌کند: «من دیدگاه دیگری دارم. فکر نمی‌کنم دانش او از دانش مردم هم عصرش درباره زمین، کیهان، ژنتیک انسان‌ها بیشتر بوده است. این دانشی را که ما امروز در اختیار داریم، نداشته است و این نکته خدشه‌ای به نبوت او وارد نمی‌کند، چون او پیامبر بود، نه دانشمند یا مورخ». اکنون سؤال می‌شود: دلیل شما براین که او از این مسائل آگاه نبوده، و دانش او درباره این مسائل در حد همان دانش عرب‌جاهلی بوده است، چیست؟ ما، در اینجا نمی‌خواهیم در مورد اعجاز علمی قرآن سخن بگوییم زیرا درباره اعجاز علمی قرآن، در کتاب «مرزهای اعجاز» به صورت گسترده، سخن گفته‌ایم. پیامبر گرامی ﷺ از طریق وحی و جانشین معصوم او مانند علی ♦ در نهج‌البلاغه و فرزند او در صحیفه سجادیه از یک رشته حقایق علمی پرده برداشته‌اند که جهان آن روز و دیروز آن را تصور نمی‌کرد. زهی بی‌انصافی که این همه حقایق علمی را در این کتابها منکر شویم و آنگاه عذر بیاوریم که او پیامبر بود نه دانشمند، یعنی پیامبر بود و عالم نبود، پیامبر بود و آگاه از اسرار نبود.

* اتهام به معتزله

از آنجا که صاحب‌نظریه، قرآن را تولید فکر پیامبر شمرده، به دنبال این می‌گردد که برای خود شریک و همراه پیدا کند، در این میان دیواری کوتاه‌تر از دیوار معتزله پیدا نکرده و این مطلب را به آنها نسبت می‌دهد و می‌گوید: «باور به این نیز که قرآن یک محصول

بشري و بالقوه خطاپذير است و در عقايد معتزله دایر به مخلوق بودن به طور تلویحي آمده است». البته معتزله، هر چند منقرض شده اند و چندان شخصيتي بارز از آنها باقی نیست، اما کتابهاي آنان در اختیار همگان است. حاشا و کلاً که آنها قرآن را مخلوق به معنای ساخته فکر پیامبر ﷺ بدانند. اصولاً مسئله مورد بحث، در قرن دوم از طرف مسیحیان در باره عبا سي مطرح شد که آیا قرآن «قدیم» است یا «حادث»؟ گروهی بر قدمت قرآن و گروهی بر حادث بودن آن معتقد شدند. محدثان، قرآن را قدیم دانستند و معتزله حادث، زیرا قدیم بالذات منحصر به خداست و غیر او همه و همه حادثانند. و یکی از آنها قرآن است که فعل خداست و فعل خدا از حدوث جدا نیست. و اگر می‌گفتند مخلوق است، به معنای آفریده خدا است نه به معنای مخلوق و ساخته فکر پیامبر، و لذا در روایات ما اصرار شده است که قرآن را نه قدیم بخوانند و نه مخلوق، زیرا قدیم بخوانند، نوعی شرک است، مخلوق بخوانند، دشمن از آن سواستفاده کرده و آن را به معنی مختلق و ساخته و پرداخته فکر پیامبر می‌دانند، و لذا مشرکان عصر رسول خدا ﷺ همین تعبیر را به کار می‌بردند و می‌گفتند: «ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَّةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِخْتِلَاقٌ» (ص/7). «ما این سخن را در آیدنی دیگر نشنیدیم و این جز چیزی ساخته و پرداخته نیست».

* اتهام به مولوی و عرفا

باز برای این که تنها نماند، به فکر افتاده که از مولوی مایه بگذارد و می‌گوید: «قرآن آینه ذهن پیامبر است. آنچه در دل سخن مولوی مندرج است این است که شخصیت پیامبر،

تغییر احوال و اوقات خوب و بد او همه در قرآن منعکس است». نسبت دادن آسان است ولی اثبات آن مشکل، در کدام بیت مولوی این نتیجه ای که او گرفته آمده است؟ در حالی که مولوی صدها بیت دارد که درست خلاف این را به صراحت بیان می‌کند از جمله:

چون کتاب الله بیامد هم بر آن این

چنین طعنه زدند آن کافران
که اساطیر است و افسانه نژند
نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

گرچه قرآن از لب پیغمبر است هرکه گوید

حق نگفت، آن کافر است

این همه آوازه‌ها از شه بود

گرچه از حلقوم عبدالله بود

* تعیین تکلیف برای مسلمانان

او در پایان سخن برای مسلمانان امروز تعیین تکلیف می‌کند و می‌گوید: «وظیفه مسلمانان امروز این است که گوهر قرآن را به گذشت زمان ترجمه کنند».

سؤال می‌شود: قرآنی که شما آن را کتاب

بشری و خطا پذیر دانستید، چه نیازی دارد که به ترجمه و تفسیر آن به زبان روز بپردازیم؟ چه نیازی به این خطاپوشی هست؟ شما با معرفی قرآن به عنوان کتاب خطا پذیر و بشری، از جامعه اسلامی فاصله گرفتید، دیگر نیازی به نصایح شما نیست. آن کس می‌تواند نصیحت کند که در شمار این گروه بماند، ولی فردی که با گروهی وداع کند، جایگاه رهبری و راهنمایی و اندرزگویی خود را با این کار از دست داده است.

در پایان یادآور می‌شویم: بنده این نامه را با کمال تأثر و تأسف نگاشته‌ام ولی امیدوارم که این مصاحبه از او نباشد و مترجم یا مترجمان درست ترجمه نکرده باشند که در این صورت ایشان وظیفه دارد که اشتباهات آن را برطرف کند تا آب رفته به جوی باز آید. و نیز از صاحب نظریه درخواست می‌شود درباره «وحي محمدي» و شبهاتی که پیرامون آن از طرف خاورشناسان و دنباله‌روهاي آنان مطرح شده است به کتاب «نقد بیست و سه سال» از این قلم مراجعه کنند. در آن کتاب به روشنی ثابت شده است که همه این توجیه‌ها و تفسیرها همراه با زرق و برق، تعبیر دیگری از داوری‌های عصر جاهلی است و در حقیقت، محتوای یکی و پوشش و شیوه بیان دو تا است. چیزی که هست عرب عصر رسالت به خاطر سادگی، نظر خود را، برهنه مطرح می‌کرد، ولی دگراندیشان به همان اندیشه‌ها، رنگ علمی بخشیده و «سراب» را به صورت آب جلوه می‌دهند.

پاسخ آقای سروش به آیت‌الله سبحانی تاریخ انتشار: ۱۷:۰۷ - ۱۹ اسفند ۱۳۸۶

نسخه قانون ما عین شفاست
مصحف ما مستفاد از مصطفاست

اي مبارک آن گلیم گل تو را
وي خنک آن وصف مزمل تو را

نه ملک بودي نه دلخسته ز خاک
اي بشیر ما بشر بودي و پاک

استاد مکرم، حضرت آیت الله آقای جعفر سبحانی

پس از تقدیم تحیت، نامه پدران و محترمانه و نیکخواهانه شما را در پایگاه خبرگزاری فارس خواندم و آن را حاوی موعظه حسنه و جدال به احسن یافتم. شک ندارم که وظیفه روحانی و غیرت ایمانی و عرق مسلمانی و «دولت احمدی و معجزه سبحانی»

شما را به نوشتن آن نامه برانگیخته است. من جسارت نمی‌کنم و همچون شما نمی‌گویم که «عواملی در کارست و از شما بهره‌کشی می‌کنند» چرا که نه داعی و نه دلیلی بر این امر دارم و نه آوردن چنین کلماتی را زیبنده یک بحث علمی و طلبگی مشفقانه و منصفانه می‌دانم. پیش از شما چهار نفر از فضایی حوزه علمیه نیز در این بحث شرکت جسته بودند، و همه به زبان تحلیل و استدلال، و بدون طعن و تکفیر سخن گفته بودند مگر «قرآن‌شناسی» که رسم مروت و فرو نهاد و سخن‌هایی نه بر سبیل حکمت گفت و مرا از قرآن ستیزان خواند.

نمی‌کنم گله‌ای لیک ابر رحمت دوست به

کشتزار جگر تشنگان نداد نمی

چرا به یک‌نی قندش نمی‌خرند،

آنکس که کرد صد شکر افشانی از نی قلمی

باری شگفتی من، نخست از این است که فرموده اید «سکوت او را می‌توانم گناهی نابخشودنی در مقابل این گزارش به شمار آورم». آیا خبر یقینی دارید که من در این مورد سکوت کرده‌ام؟ آیا مصاحبه مرا با روزنامه کارگزاران، درین خصوص نخوانده‌اید؟ یا گناه از مخبران است که این خبرها را از شما دریغ می‌کنند؟

من درین جا عین آن گفت‌وگو را می‌آورم و سپس به تفصیل پاره‌ای از مجملها خواهم پرداخت و شما خواهید دید که پاسخ‌کثیری از انتقادات شما و دیگران به صراحت و کفایت در آن هست و اطمینان دارم که اگر آن را پیشتر ملاحظه فرموده بودید، زحمتتان کمتر و رحمتتان افزون‌تر و صورت و سیرت نقدتان دیگر می‌شد.

متن مصاحبه: کلام محمد، اعجاز محمد

حالا نظر و توضیح شما چیست؟

• انشاء الله حسن نظر و غفلت از معنا داشته‌اند و گرنه کسی که با ولایت کلیه الهیه آشناست و قرب اولیای خدا با خدا را می‌داند و از تجربه اتحادی آنان با خبر است چنین منکرانه سخن نمی‌گوید.

اولیای خدا چنان به خدا نزدیک و در او فانی‌اند که کلامشان عین کلام خدا و امر و نهی‌شان و حب و بغضشان عین امر و نهی و حب و بغض الهی است. پیامبر عزیز اسلام بشر بود و خود به بشریت خود مقرر و معترف بود (قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا؟)، اما در عین حال این بشر چنان رنگ و وصف الهی گرفته بود، و واسطه‌ها (حتی جبرئیل) چنان از میان او و خدا برخاسته بودند که هر چه می‌گفت هم کلام انسانی او بود هم کلام وحیانی خدا. و این دو از هم جدا نبود.

همچو سنگی کو شود کل لعل ناب
پر شود
او از صفات آفتاب

انشاءالله با تا مل درین دقیقه عرفانی گره مشکل گشوده شود و سر کلام آشکار گردد.

پس نزول جبرئیل و آوردن وحی چه می‌شود؟

• در نظر عارفان، جبرئیل به خداوند از محمد (ص) نزدیکتر نیست، بل جبرئیل است که تابع پیامبر است. مگر در داستان معراج نیامده است که جبرئیل از همراهی با پیامبر بازماند و از سوختن بال و پرش هراسید؟ معنی این حکایت چیست؟ مگر رهبر فقید انقلاب نگفت که «جبرئیل را هم پیامبر نازل می‌کرد؟» آیا معنی این سخن این است که خدا جبرئیل را فرو نفرستاده است؟ یا معنایش به قول مولانا این است که:

من نخواهم لطف حق از واسطه
که هلاک خلق
شد این رابطه

من نخواهم دایه، مادر خوشتر است
موسیم من،
دایه من مادر است

این که بگوییم قرآن کلام محمد ﷺ است، درست مانند این است که بگوییم قرآن معجزه محمد ﷺ است. هر دو به یک اندازه به محمد ﷺ و به خدا انتساب دارند. و تاکید بر یکی به معنی نفی دیگری نیست. هر چه در عالم رخ می‌دهد به علم و اذن و اراده باری است. یک موحد در این شکی ندارد. با این حال همه می‌گویم آلبالو، میوه درخت آلبالو است، آیا باید

بگوییم خدا میوه آلبالو می‌دهد تا موحد باشیم؟ این اشعریت کهن را جامه تقدس نوین نپوشانیم. و سخن بقاعده بگوییم و معنی سخنان دقیق و رازآلود را نیز نیکو دریابیم. قرآن میوه شجره طیبه شخصیت محمد ﷺ بود که به اذن خدا ثمر بخشی می‌کرد (توتی اکله‌ها کل حین باذن ربها) و این عین نزول وحی و تصرف الهی است.

توصیه من به منصفان (با مغرضان نمی‌دانم چه بگویم) همان توصیه مولاناست که سوء ظن نسبت به اولیای خدا را فروگذارند و اولیای حق را از حق جدا نشمارند و آن عزیزان و محبوبان درگاه حق را از مسند رفیع قرب و ولایت پایین نیاورند:

ای اولیاء حق را از حق جدا شمرده
نیک داری بر اولیاء چه باشد؟

از پشت پادشاهی مسجود جبرئیلی
بجویی ای بی‌نوا چه باشد؟

گویا شما هم در این باب اشعاری داشته‌اید.

• بله در منظومه‌ای که چندی پیش به عشق پیامبر اکرم سرودم و تقدیم آن فاتح آفاق مجرد کردم، آورده بودم که:

توسن تجربه‌ای فاتح آفاق مجرد

شب واقعه راندي زمذاري به مداري

ز سواداي به خیالی ز خیالی به هلالی پای پر

آبله جبریل و تو چالاک سواری

بال در بال ملائک به تماشای رسولان طایر گلشن

قدسی تو و خود عین مطاری

اشاره من در این ابیات به آن روایت شریفه نبوی است که پیامبر در سجده با خدا می‌گفت: سجدلک سوادی و خیالی و آمن بک فوادای. متشکریم.

• ملاحظه می‌کنید که «محمدی» بودن قرآن، (محمدی که کاملاً بشر بود) سخنی است کاملاً معقول و مبرهن که خیل عظیمی از عارفان و متفکران مسلمان پشتمان آن اند و معنای عمیقی دارد که صد بار از «جبرئیلی» بودن آن عمیق‌تر است (و البته منافات

با آن هم ندارد که قرآن قول جبرئیل است: انه لقول رسول کریم) چرا که به تعبیر آیت‌الله خمینی (که تعبیر همه عارفان مسلمان است) جبرئیل را هم پیامبر اکرم نازل می‌کرد. و درین فرایند و در نسبت به خداوند، درون و برون، یکی است. همچنانکه گذشته و آینده. همچنانکه تحت و فوق.

این دراز و کوتاهی مرجم راست چه دراز و کوته آنجا که خداست؟
لا مکانی که درو نور خداست
مستقبل و حالش کجاست؟

ماضی و مستقبلش نسبت به توست هر دو در یک چیزند و پنداری که دوست و اگر من گفته ام در پدیده و حی «درون و برون پیامبر» تفاوتی ندارند از این روست. خدایی که موحدان راستین می‌شناسند، در برون و درون پیامبر به یک اندازه حاضر است و چه فرقی می‌کند که بگوییم وحی خدا از بیرون به او می‌رسد یا از درون و جبرئیل از برون فرا می‌رسد یا از درون؟ مگر خدا بیرون پیامبر است و مگر پیامبر دور از خداست؟ نمی‌دانم چرا قرب حق با عبد و اندکاک ممکن در واجب فراموش شده و تصویر سلطان و پیک و رعیت به جای آنها نشسته است و توضیح آیت الله سبحانی در باب این تصویر راهزن چیست؟
دوم. اما قصه شاعری.

سخن من این است که برای درک پدیده ناآشنای وحی، می‌توانیم از پدیده آشناتر شاعری (و بطور کلی خلاقیت هنری) مدد بجوییم و آن را بهتر فهم کنیم. این فقط در مقام تصور است. مگر غزالی نگفت برای درک پدیده وحی، می‌توانید از پدیده وسوسه شیطانی مدد بگیرید؟ چرا که ان الشیاطین لیوحن الی اولیائهم.

حضرت آیت‌الله توجه بفرمایند که امروزه مفهوم شعر به منزله یک خلاقیت متعالی هنری بسیار متفاوت است با آنچه در ذهن امثال ابوجهل و ابولهب می‌گذشت و استفاده از نماد هنر برای تقریب معنای

وحي، نه چيزي از قدر قرآن مي‌کاهد و نه بر قدر ابولهب مي‌افزايد!

علامه طباطبائي وحي را شعور مرموز مي‌خواند و به گمان من هنر مرموز مناسبتر مي‌نمايد. سوم. اما از مولانا مایه گذاشتن.

خشنودم که شما هم با من هم عقیده‌اید که استشهاد به ابیات مولانا استشهاد به تجارب و حکمت هاي یک عارف حکیم است که موقعیت متعالی و راسخي در عرفان اسلامي دارد و گواه آوردن از شعر او به معنای توسل به «شعریات» نیست و اصلا مولانا در مثنوي ناظم است نه شاعر. باري من اگر بخواهم درین باب سخن بگویم، مثنوي هفتاد من کاغذ شود. خواهش فروتنانه من از آیت‌الله سبحانی این است که این سفر شریف الهامی را به جد در مطالعه گیرند و جواهر کلام آن عارف آزاده را از دریای معارف او صید کنند و به پاره‌ی از کلمات مشهوره او بسنده نکنند که در مقام داورى راهزن است. برای شیرین شدن کام حضرت آیت‌الله به این ابیات اشاره می‌کنم که:

چیز دیگر ماند لیکن گفتنش
با تو

روح القدس گوید ني منش

ني تو گویی هم بگوش خویشتن

بي من و بي

غير من اي هم تو من

همچون آن وقتي که خواب اندر روي

خود به پيش خود شوي

بشنوي از خویش و پنداري فلان

خواب گفتست آن نھان

تو يکي تو نيستي اي خوش رفيق

بلکه گردوني و دریایي عمیق

می‌بینید که روح القدس را از مراتب وجود صدتوي آدمي می‌شناسد و می‌شناساند و آدمي را چون دریایي عمیق می‌بیند که لایه‌ها دارد، و لایه‌ی بی در گوش لایه دیگر راز می‌گوید و این را عین رازگویی روح القدس می‌شمارد. و حتی گفتگو با دیگری در خواب را سخن گفتن خود با خود می‌داند و از این راه پنجره‌ای به روی درک مکانیزم وحي و الهام می‌گشاید. گویی در

تلقي وحی تلامی و جوشی در شخصیت پیامبر رخ می دهد و خود برتر پیامبر با خود فروتر او سخن می گوید و البته همه اینها به اذن الله و به عین الله صورت می گیرد که او همه جا حاضر و به همه چیز محیط است. وقتی مولانا می گوید:

ای هزاران جبرئیل اندر بشر
ای مسیحان نهان در جوف خر

یا

احمد ار بگشاید آن پر جلیل
تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

تعارف نمی کند و یک برتری صوری و اعتباری را مراد ندارد. حقیقتاً احمد از جبرئیل برتر است؛ یعنی جبرئیل در او گم می شود.

چهارم. اما بشری بودن و هوا و هوس.

نمی دانم حضرت آیت الله چرا آن همه تصریحات مرا در باب «الهی بودن نفس نبی» ندیده اند و بشری بودن را به معنی هوا و هوس داشتن گرفته اند؟ بر این بی التفاتی چه نامی می توان نهاد؟

آن محمد ﷺ که فاعل و قابل وحی است، بشری است مویّد و مطهر. و لذا «از کوزه همان برون تراود که دروست» و از شجره طیبه وجود او جز میوه ای طیب برنخواهد خاست. از پیامبر بگذریم. آدمیان غیر معصوم (چون شما، چون آیت الله بروجردی و چون بوعلی و سعیدی و ناصر خسرو و کانت و دکارت و پوپر)، آیا چون پیامبر نبوده اند پس هر چه گفته اند آلوده به هوا و هوس بوده است؟ بفرض که وحی پیامبر صد در صد بشری و غیر الهی باشد، باز هم نمی توان نتیجه گرفت که لاجرم از سر هواست. چه جای آنکه آن وحی صد در صد بشری و صد در صد الهی است، یعنی ماورای طبیعتی است که مقدر به اقدار طبیعت شده است و فرا تاریخی است که تاریخمند شده است و امری متعالی است که "نازل" شده است، و بحری است در کوزه و جیحونی است در خم، و نفسی است دمیده در نی و از خدایی است در میان آدمیان نشسته و از آدمیی است پر از خدا شده و بقول مولانا:

آب خواه از جو بجو خواه از سبو
را هم مدد باشد ز جو
این نکردی تو، که من کردم یقین
در صفات ما دفین
"لا شدي پهلوي" "الا" خانه گیر
هم اسیری هم امیر

به من حق بدهید که بگویم متافیزیک شما
متافیزیک بعد و فراق است و متافیزیک من متافیزیک
قرب و وصال. تصویری که از خدا و محمد در ذهن
شماست، گویا تصویر خطیب و بلندگو (یا ضبط صوت)
است. خطیب می‌گوید و بلندگو آن را پس می‌دهد. یعنی
پیامبر (چون بلندگو) طریقت و ابزاریت محض دارد
و این کجا و نزول قرآن بر قلب محمد ﷺ کجا. گویا
شما می‌پندارید قرآن بر زبان محمد نازل شده است
نه بر دل او. اما تصویر من از آن رابطه (اقرب من
حبل الوريد) تصویر نفس و بدن، یا ساده‌تر، تصویر
باغبان و درخت است. باغبان بذر می‌کارد و درخت
میوه می‌دهد. و این میوه، همه چیزش از رنگ و عطر
و شکل گرفته تا ویتامین‌ها و قندهایش مدیون و
مرهون درختی است که از آن بر می‌آید، درختی که در
خاک ویژه‌ای نشسته است و نور و غذا و هوای ویژه‌ای
می‌نوشد. و البته هم کاشتنش و هم میوه دادنش به
اذن الله است و موحدان در این تردیدی ندارند. و
بلکه وجود درخت عین امر خدا و اذن خداست و اینها
از هم فاصله ندارند و مانند امور اعتباری بشری
نیستند که یکی فرمان بدهد و دیگری اجرا کند. و
من در شگفتم که چرا دستگاه خدا در چشم شما همچون
دستگاه‌های اجرایی و مدیریتی بشری است.

روشن‌تر بگویم گرچه همه طبیعت الهی است،
اما در طبیعت همه چیز طبیعی است و در بشر همه
چیز بشری است و در تاریخ همه چیز تاریخی است و
لذا پیامبر اسلام در فرایند وحی موضوعیت دارد نه
طریقت، و «بشری» است که قرآن بر او «نازل» و از
جاری شده است (و هر دو تعبیر در متن قرآن آمده
است). دو قید «نزول» و «بشریت» در عمیق‌ترین لایه

هاي وحی حضور دارند و بدون توجه به این دو صفت مهم، نمی‌توان از وحی تفسیری خردپسند عرضه کرد. باز به عبارت ساده‌تر؛ نمی‌گوییم خدا میوه نمی‌دهد، می‌گوییم برای این‌که خدا میوه بدهد، راهش این است که درختی بیافریند و آن درخت میوه بدهد. نمی‌گوییم خدا سخن نمی‌گوید، می‌گوییم برای این‌که خدا سخن بگوید، راهش این است که پیامبری سخن بگوید و سخنش سخن خدا شمرده شود.

مطابق تصویر شما، گویا خطیب می‌تواند هر کلامی را به دهان بلندگو بگذارد (از شعر گرفته تا فلسفه تا ریاضیات، از عربی تا انگلیسی و چینی ...). اما مطابق تصویر من، هر میوه‌ای از هر درختی بر نمی‌خیزد. درخت سیب فقط سیب می‌دهد نه آلبالو. و اشعریّت محض است اگر بگوئیم از هر درختی هر میوه‌ای را می‌توان انتظار برد. حتی در همان تصویر خطیب و بلندگو هم، بلندگو بی‌کار نمی‌نشیند و محدودیت‌های خود را بر صدای خطیب تحمیل می‌کند.

دم که مرد نایی اندر نای کرد
در

خور نای است نه در خورد مرد

چنین است که معنای بی‌صورت از خدا و صورت از محمد است، دم از خدا و نای از محمد، آب از خدا و کوزه از محمد است، خدایی که بحر وجود خود را در کوزه کوچک شخصیتی بنام محمد بن عبدالله ﷺ می‌ریزد و لذا همه چیز یکسره محمدی می‌شود: محمد عرب است لذا قرآن هم عربی می‌شود، وی در حجاز و در میان قبائل چادرنشین زندگی می‌کند، لذا بهشت هم گاه چهره عربی و چادر نشینی پیدا می‌کند: زنان سیاه چشمی که در خیمه‌ها نشسته‌اند (حور مقصورات فی الخیام، سوره الرحمن). بلاغت قرآن هم به تبع احوال پیامبر پستی و بلندی می‌پذیرد، باران هم رحمت خدا شمرده می‌شود (بسی بیشتر از نور خورشید) و قس علی‌هذا. همین است معنای آن‌که وحی و جبرئیل تابع شخصیت پیامبر بودند و همین است مدعای حکیمانۀ ابونصر فارابی و خواجه نصیرالدین طوسی که قوه خیال پیامبر در فرایند وحی دخالت می‌کند و

(به تعبیر مولانا) بر بی‌صورت، صورت می‌افکند. شخصیت بشری - تاریخی محمد ﷺ در قرآن همه جا جلوه گر است و این شخصیت خداپرورده، تمام نعمتی است که خدا به مسلمانان عطا کرده است. و لذا سخنی که این ولیّ مویّد و فانی در خدا می‌گوید همان سخن خداست! و این است معنی آنکه «گرچه قرآن از لب پیغمبر است/ هر که گوید حق نگفته کافرست» از لب پیامبر یعنی جوشیده از شخصیت او که جبرئیل هم در او گم است.

بلی «مصحف ما مستفاد از مصطفاست» و مگر سخن گفتن خداوند راهی دیگر هم دارد. شما اگر راه حل دیگری برای تبیین معضل سخن گفتن خدا دارید بیان بفرمایید. نه فقط عارفان که فیلسوفان هم در اینجا به مدد ما می‌آیند و به چالش با آقای سبحانی. مگر حکیمان (و از همه بهتر و بیشتر صدرالدین شیرازی) نگفته‌اند که کل حادث مسبوق به ماده و مده (هر حادثی در شرایط مادی - زمانی خاصی به وجود می‌آید)؟ حادثه وحی محمدی هم در شرایط مادی و تاریخی ویژه‌ای قابل حدوث بوده است و آن شرایط مدخلیت تام در شکل دادن به آن داشته‌اند و نقش علت صوری و مادی وحی را بازی کرده‌اند. توجه کنید که قصه فراتر از لفظ و معناست، قصه صورت و بی‌صورت است و لفظ یکی از صورتهاست. خلاصه آنچه محمد (ص) به میان می‌آورد محدودیت‌های (علمی، وجودی، تاریخی، خصلتی و ...) اوست که هیچ آفریده‌ای از آنها گریز و گزیری ندارد.

از جناب آقای سبحانی می‌پرسم چرا قرآن به زبان عربی است؟ لاجرم می‌گویند چون خدا از سر حکمت می‌خواسته است چنین باشد. من این را نفی نمی‌کنم اما می‌گویم عرب بودن پیامبر اسلام همان «خدا می‌خواسته است» است و بر این قیاس، امور دیگر.

پنجم. اما قصه ورود خطا در قرآن و علم پیامبر. غرض از خطا همان مطالبی است که از دیدگاه بشری خطا محسوب می‌شوند یعنی ناسازگار با یافته‌های علمی بشر. نه در قرآن آمده است که خداوند

همه علوم را به پیامبر خود آموخته، نه پیامبر بزرگوار خود چنین ادعا کرده، نه کسی چنین انتظاری داشته است که از الهیات و روحانیات گرفته تا طب و ریاضیات و موسیقی و فلکیات پیامبر همه چیز را بداند. بر خلاف نظر آقای سبحانی قرآن هم که می‌گوید و علمک ما لم تکن تعلم (چیزهایی را که نمی‌دانستی به تو آموخت) نمی‌گوید «همه چیزهایی را که نمی‌دانستی...». به قول منطقیین مهمله در قوه جزئییه است. به علاوه که به پیامبر می‌گوید: «بگو خدایا علم مرا افزون‌تر کن».

ابن خلدون صریحا در «مقدمه» می‌گوید سخنان پیامبر در باب طب، همان سخنان و عقاید اعراب بادیه نشین بود و خود به طبیب مراجعه می‌کرد. ابن عربی هم (همو که امام خمینی خواندن فتوحاتش را به منزله گل سرسبد معارف اسلامی و عرفانی به گورباچف توصیه می‌کرد) در فصوص الحکم، در فص شیشی، در باب اینکه کامل از همه جهات برتر از ناقص نیست، می‌آورد که: پیامبر اکرم، اعراب را از دخالت در لقاح گیاهان و از گرده افشاندن از نخل‌های نر بر نخل‌های ماده منع می‌کرد و چون درختان کم بار شدند به اشتباه خود پی برد و گفت: «شما امور دنیایی را نیکوتر می‌دانید و من کار دین را نیکوتر از شما می‌دانم.» (من خود این روایت را قبل از دیدن در فصوص الحکم، از مرحوم استاد مطهری شنیدم)

وی روایت دیگری را هم می‌آورد که پیامبر رای عمر را در باب اسیران جنگ بدر از رای خود بهتر یافت. قرآن هم در باب ابراهیم علیه السلام می‌گوید فرشتگان را نشناخت و از آنان ترسید. ابن عربی هم می‌گوید ابراهیم تعبیر رویا نمی‌دانست و لذا اسماعیل را به خطا به قربانگاه برد. لذا اگر کسی بر آن رود که دانش ریاضی - طبیعی - دنیایی (نه دانش دینی و بینش ملکوتی و علم به اسرار ربوبی) پیامبر هم‌تراز دانش مردمان هم‌روزگار وی بوده

است، به خطا نرفته است، و دست کم خلاف ضروریات دین سخن نگفته است.

اما ناسازگاری‌های ظواهر قرآن با علم بشری: مگر غیر از این است که همه کسانی که دست به تاویل برده‌اند، به ناسازگاری‌های پاره‌ای از ظواهر قرآن با علوم بشری اذعان داشته‌اند؟ تاویل هم به حقیقت چیزی نیست جز پناه بردن از علمی بشری به علم بشری دیگر. استاد شما، مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان با صراحت و صداقت علمی تمام، در تفسیر استراق سمع شیاطین و رانده شدنشان با شهاب‌های آسمانی (سوره صافات آیات 10-1) می‌گوید تفاسیر همه مفسران پیشین که مبتنی بر علم هیات قدیم و ظواهر آیات و روایات بوده باطل است و امروزه بطلان آنها عینی و یقینی شده است و لذا باید معنی تازه‌ای برای آن آیات جست و آنگاه خود با استفاده از فلسفه اسلامی یونانی که علم بشری دیگری است به تاویلات بعیده‌ای دست می‌گشاید که نمی‌دانم چه کسی را قانع می‌کند (گرچه خود او با احتمال و الله العالم، تردیدش را در این تفسیر تصریح می‌کند) و می‌گوید شاید این‌ها از قبیل مثالهایی است که خدا می‌زند و غرض از آسمان، عالم ملکوت است که مسکن ملائکه است و مراد از شهاب، نور ملکوت است که شیاطین را دفع می‌کند و یا شاید مراد آن است که شیاطین بر حقایق حمله می‌برند تا آن را واژگونه کنند و ملائکه با شهاب حقیقت بر آنها می‌تازند تا اباطیلشان را باطل کنند. ... (گویا مرحوم طباطبایی فراموش کرده است که تیرها از همین آسمان دنیا به سوی شیاطین پرتاب می‌شوند نه از ملکوت: و لقد زینا السماء الدنيا بمصابیح و جعلناها رجوما للشیاطین ...)

چنین است پیچش و قبض و بسطی که در تفسیر می‌افتد و معنایی که برای پیشینیان بدیهي بوده از بداهت تهی می‌شود و ظاهر آیات (که با علم قدیم سازگار بوده، و کسی در آن تردیدی نکرده) تاویل می‌پذیرد تا با علم بشری دیگری سازگار افتد. در این قبض و

بسط تفسیري سخني، و بر مفسر ملامتي نيست. اين سرشت و سرنوشت همه تفاسير است. سخن در اين است که پيش از تاويل، منطقا اذعان به ناسازگاري وجود دارد. پس از آن است که شيوه اي و حيله اي براي رفع آن انديشيده مي شود. آيت الله طالقاني پا را فراتر مي نهد و در «پرتوي از قرآن» در تفسير آيه الذي يتخبطه الشيطان من المس (سوره بقره)، آشکارا مي گويد «ديوانگي را ناشي از تماس و تصرف جن و شيطان» دانستن، از عقايد اعراب جاهلي بوده و قرآن به زبان قوم سخن گفته است (و اين رايي است که پاره اي از مفسران جديد عرب هم اظهار داشته اند). وي اصلا کوششي در تاويل آيه نمي کند و «خطا» را مي پذيرد اما مصلحتي را براي ذکر اين خطا در قرآن پيشنهاد مي کند. اما اين سخن نه بديع است و نه بدعت. جارالله زمخشري معتزلي عين اين نظر را هشت قرن قبل از آيت الله طالقاني در تفسير کشف بيان مي کند و آشکارا مي نويسد که «اين از عقايد باطل اعراب جاهلي بود که ضربه ديو موجب صرع مي شود... قرآن هم بر حسب اعتقاد آنان نزول يافت». و آلوسي در تفسير روح المعاني مي آورد که اين عقیده همه معتزليان است.

نکته قابل تامل اين است که تفسير و کلام سيال اسلامي امروز چنان به جمود مبتلا شده که حتي آراي خودي ها را بيگانه مي پندارند و گمان مي کنند که مستشرقان مخترع آنها هستند و قابل تامل تر اينکه هيچ کس از گذشتگان معتزله را به اين دليل کافر نخواند. بل پاره اي از درشت گويان اشعري نوشتند که اين منکران ديو، خود ديو زده و ديوانه اند. مولانا هم در اين بيت اشاره به همين نزاع اشعري - معتزلي دارد که: فلسفي مر ديو را منکر شود در همان دم سخره ديوي بود

ماجرای هفت آسمان از اينها هم روشن تر است. بدون استثنا همه مفسران پيشين، آن را به رواني و آساني بر تئوري هاي هيات بطلمیوس تطبيق مي کردند (و چرا نکنند؟ همه ظواهر بر آن دلالت دارد) و فقط

در قرن نوزدهم و بیستم است که مفسران جدید قرآن (عرب و غیرعرب) به فکر تفسیر تازه‌ای از این آیات، آنهم در پرتو معارف جدید، می‌افتند و معانی مشکوک و تازه‌ای پیش می‌نهند.

باری از قبول ناسازگاری (گاه شدید) ظواهر قرآنی با علم گریزی نیست. حال، دفع آن اشکال و تخلص از آن، شیوه‌های گونه‌گون دارد: یا دست به تاویلات بعیده می‌برید (طباطبایی)، یا بر سبیل هم‌بانی با فرهنگ عرب، تحملشان می‌کنید (معتزله، طالقانی) یا زبان دین و زبان علم را دوگانه و دوگونه می‌بینید، و همه زبان دین را نمادین و استعاری می‌شمارید (پاره‌ای از متکلمان مسیحی)، یا چون بعضی از معاصران، فرآورده‌های وحی را محتمل الصدق و الکذب نمی‌دانید یا معنا را از خدا و لفظ را از پیامبر می‌شمارید (ولی الله دهلوی).

جواب هر چه باشد، من این‌گونه آیات را از جنس عرضیاتی می‌دانم (به تفصیلی که در کتاب بسط تجربه نبوی آورده‌ام) که در رسالت پیامبر و پیام بنیادین دین مدخلیتی ندارند و لذا با آسانگیری از آنها در می‌گذرم و دست کم شیوه معتزله را برای رهایی از تکلفات متکلفین بیشتر می‌پسندم. اما تاریخی بودن قرآن معنای روشنی دارد که آن را هم در کتاب بسط تجربه نبوی آورده‌ام: از جمله آنها پاسخ دادن به سوالات عام‌یابان زمان و طرح مسائل خانوادگی پیامبر اسلام است که همه می‌توانستند رخ ندهند و در قرآن وارد نشوند.

گمان نمی‌کنم شما هم امروزه از اصرار بر اینکه آسمانها هفت تاینند یا صرع و جنون، زاده تصرف دیوانند یا شهاب‌های آسمانی، شیاطین بوالفضول را به تیر می‌دوزند و می‌سوزند تا راز گویی فرشتگان را نشنوند، طرفی ببندید و دل کسی را به اسلام مایل کنید یا برتری مسلمانی را بر بودایی‌گری فی المثل اثبات کنید. دلربایی وحی محمدی نه در آن متشابهات که در سوره‌ای چون حدید است که نامش حدید اما بافتش حریر است و به تعبیر

غزالی از «جواهر» قرآن است، و خدا و رستاخیز و ایمان و انفاق و جهاد و خشوع و زهد و ... را به صلابت و به مهربانی در کنار هم نشانده است. فقط یک بانگ "الم یان للذین آمنو ان تخشع قلوبهم لذكرالله" (آیا زمان نرم شدن دلها نرسیده است؟) آن کافی است تا جانها را بجنباند و چراغ ایمان را در خانه دلها روشن کند.

و اما اینکه فرموده اند که «قرآنی که شما آن را کتاب بشری و خطا پذیر دانسته اید چه نیازی دارد که به ترجمه و تفسیر آن به زبان روز بپردازیم ... شما با معرفی قرآن به عنوان کتاب خطا پذیر و بشری از جامعه اسلامی فاصله گرفتید، دیگر نیازی به نصایح شما نیست. آن کس می تواند نصیحت کند که در شمار این گروه بماند ...»
معانی خطا و بشری بودن را توضیح دادم، اکنون به عرض شما می رسانم؛

اولا بفرموده قرآن "لا تقولو لمن القی الیکم السلام لست مومنا".

ثانیا بنگرید که علامه طباطبایی و طالقانی و زمخشری نیز چنین می کنند.

ثالثا شما خود معیاری متقن و متین عرضه کنید و این مشکلات را از پیش پا بردارید و چشم ها را روشن و دلها را قانع کنید و راه خروج از بن بست تعارض علم و قرآن را بدست دهید (من خود از ترجمه فرهنگی سخن گفته ام نه بزبان روز در آوردن، به تفصیلی که در مقاله «ذاتی و عرضی در ادیان» در کتاب بسط تجربه نبوی آمده است). و رابعا محققان را به تقلید دعوت نفرمایید و کسانی را که با تامل و تحقیق در راهی گام می نهند از سوء عاقبت و زوال سعادت نهراسانید، که اگر سعادت هست در تحقیق صادقانه است (ولو به زعم شما به نتیجه ناصواب رسیده باشد) نه در تقلید عامیانه.

من گرچه در نیک خواهی شما تردیدی ندارم و ارشادات و افادات نیکوی شما را ارج می گذارم،

دامن تحقیق و تعمق را از دست نمی‌نهم و به حبل متین تعقل و تفکر متوسل و متمسک و از مسک این تمسک چنان خوش بو و خوشخویم که راسته عطرروشان را هیچ گاه ترک نمی‌گویم.

محمد رسول الله را می‌نگرم که چون عاشق هنرمندی در تجربه‌ای روحانی سینه اش گشاده و چشمان باطنش گشوده و جانش پر از خدا شده است و از آن پس هر چه می‌بیند و هرچه می‌گوید خدایی است. انسان و جهانرا (هر چه که هست با هفت یا هفتاد آسمان، با چهار عنصر یا صد و چهار عنصر) آمیخته از او و روانه بسوی او می‌بیند و لبریز و شادمان از این کشف پیامبرانه، تجربه خود را با دیگران در میان می‌گذارد و مغناطیس وار جان‌های شیفته را بسوی خود می‌خواند و دریا صفت تیرگی هاشان را می‌شوید.

هین بیائید ای پلیدان سوي من
خوي یزدان خوي من

در پذیرم جمله زشتي هات را
کي دهم عفریت را

خود غرض زين آب جان اولیاست
تیرگی‌های شماست

من با این «بشر بشیر» مهر می‌ورزم و اگر عطر کلام الهی را از این گل می‌شنوم برای آن است که با آن گل نشسته است. سالها پیش بود که با محمد ﷺ سخن می‌گفتم و می‌سرودم:

نسخه قانون ما عین شفاست
از مصطفاست

اي مبارک آن گلیم گل تو را
وصف مژمل تو را

نه ملک بودي نه دلخسته ز خاک
بودي و پاک

از اطاله کلام بی‌مناکم و بهمین مقدار بسنده می‌کنم و از پاره‌ای فروع خرد در می‌گذرم و ضمن سپاس نهادن به جهد پر شهد و خطاب بی‌عتاب حضرت آیت الله، از باز بودن باب این میباحثه و مناظره استقبال می‌کنم و خواستار تداوم آنم و می‌افزایم

.....
.....
که من اکنون در یکی از دانشگاه‌های آمریکا به تدریس اشتغال دارم و کاری را که ببرکت سعه صدر مسئولان در ایران از انجامش محروم، در اینجا انجام می‌دهم. مایلم که پس از بازگشت به ایران، در صورت امکان از حضرت آیت‌الله دعوت کنم تا محیطی امن و آرام فراهم آورند و در گفتگویی حضوری درین خصوص شرکت جویند و احقاق حق و ابطال باطل کنند. همچنین چون غایت قصوای دینداری و هدف از این همه دقت ورزی‌های عرفانی و کلامی را بنا کردن جامعه‌ای پویا و اخلاقی و عادل می‌دانم به حکم وظیفه وجدانی از حضرت آیت‌الله می‌طلبم تا در مقابل انحرافات عملی و اخلاقی نیز ساکت ننشینند و اگر ظلم و جفایی بر مظلومی می‌رود آرام نگیرند و به پیمان خداوند با عالمان و فادار بمانند و با جفا کاران هم‌سویی نکنند و در این طریق مثال و اسوه دیگران باشند. واله المستعان.

گر نبودی زحمت نامحرمی چند حرفی از وفا واگفتمی

چون جهانی شبهت و اشکال جوست حرف می‌رانیم
ما بیرون پوست

عبدالکریم سروش و اشنگتن اسفند ماه 1386 مارچ 2008

متن دومین نامه آیت‌الله سبحانی به آقای دکتر سروش
بسم الله الرحمن الرحيم

دانشمند محترم جناب آقای دکتر سروش با اهداء سلام نامه جنابعالی را همراه با مصاحبه دوم که در برخی از روزنامه‌ها منتشر شده بود، به دستم رسید. برای اینکه در داوری، دچار لغزش نشوم دوباره آن را به دقت خواندم. لازم دیدم يك رشته تذکراتی را تقدیم کنم، امید است درباره آنها تامل و دقت بیشتری فرمایید.

شکی نیست که شما پس از بازگشت از "لندن" به ایران، در آغاز انقلاب اسلامی، مبدا آثار نیک و سازنده ای بودید. کتاب "نهاد ناآرام" شما که در آن حرکت جوهری را به زیباترین بیان مطرح کرده

اید، از ارزش بالایی برخوردار است. همچنین اثر دیگرتان به نام "دانش و ارزش" موجی درمیان علاقمندان به مسائل فلسفی کلامی پدید آورد " و نیز تدریس نهج البلاغه از نظر اخلاقی اثر مثبتی داشت" و پیوسته شما در دل علاقمندان، جوانان و عالمان دینی جای بازمی‌کردید.

دوست عزیز شما که نامش را نمی‌برم، نقل می‌کرد: هنگامیکه جنابعالی در دبیرستان علوی درس می‌خواندید دفتری برای کارهای روزانه داشتید و اگر ترک اولایی از شما سر می‌زد در آن دفتر یادداشت می‌کردید، تا بعدا جبران کنید و از این طریق به سفارش علمای اخلاق در مورد "مشارطه و مراقبه" جامعه عمل می‌پوشانید. بنابراین، باید در جستجوی علتی باشید که چرا آن قرب و منزلت، پس از مدتی قوس نزولی پیدا کرده است. باید در این پدیده که در زندگی شمارخ داده است کاوش کنید و علت آن را بدست آورید. روی آوردن سیل جوانان روزی، و دوری جستن دوستان و محبان، روز دیگر، دو پدیده ای است که قطعاً بدون علت نخواهد بود.

علل فاصله گیری‌ها:

1- دوستان شما از زمانی به تدریج از شما فاصله گرفتند که شما مساله "قبض و بسط شریعت" را مطرح کردید و درباره آن کتاب مستقلی در چند صد صفحه منتشر کردید با اینکه حضوراً به جنابعالی عرض کرده بودم که این نظریه با خاتمیت ناسازگار است، زیرا شریعت ثابت، اما فهم متغیر سبب می‌شود که هیچ گزاره یقینی در اسلام نباشد و همه اندیشه‌هایی که از قرآن، سنت، عقل و خرد به دست آورده ایم پیوسته لرزان بوده و به مرور زمان دگرگون گردد و این نکته را در يك مجلس طولانی در منزل آقای "فاضل میبدی" در حضور دوست عزیزتان آقای "رخ صفت" یادآور شدم و درخواست کردم که در این مساله تجدید نظر کنید.

2 - طرح مساله "صراط های المستقیم" در مقابل قرآن که فقط به يك صراط تکیه می‌کند و می

گویند (وهذا صراطي مستقيما فاتبعوا ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله" (انعام/۱۵۳) باز فاصله را زیادتر کرد و قلوب ومحبت به بیان و قلم شیرین شما را، از مملو از مهر شما دور ساخت.

3- روزگاری مساله حسن و قبح عقلي را مطرح کردید و از خود گرایش اشعري گري نشان دادید و نظرتان اين بود که بايد "حسن و قبح" را از شرع گرفت، نه از عقل، و آنچه قرآن و يا سنت متواتر بر زیبایی یا نازیبایی فعل صحه گذارده است، برای ما کافی است، دیگر نیازی به تحسین و تقبیح عقلي نیست. درانجمن فلسفه و حکمت، سه نوبت سخنرانی درباره حسن و قبح عقلي ایراد کردم و در آنجا یادآور شدم که اگر حسن و عقلي را به کلي انکار کنیم حتی حسن و قبح شرعي نیز ثابت نمی‌شود، زیرا یکی از احتمالات این است که آنچه قرآن گفته، جدي نبوده و خلاف واقع بوده است. رفع این احتمال از خود قرآن امکان پذیر نیست زیرا همان شبهه به گفتار دوم نیز متوجه است، اینجاست که باید از حسن و قبح عقلي بهره بگیریم و بگوییم که کذب و دروغ برخداوند کریم که توانا و حکیم است، قبح است و هرچه گفته است از صحت و استواری برخوردار است. به خاطر دارم که شما این بخش را پذیرفتید.

4- خاتمیت و مرجعیت علمي امامان معصومین ﷺ مطرح شد و دیدگاه شما این بود که مرجعیت علمي آنان با اصل خاتمیت سازگار نیست و در این مورد، نقدي حضور عالی ارسال شد و تاکنون پاسخ آن را دریافت نکردم، و همین نیز یکی از اسباب فراق و جدایی گردیده است.

5- اخیرا نیز مساله تفسیر وحی به نحوی که بیان خواهد شد، مصداق این مثل شد که "گل بود و به سبزه نیز آراسته شد!" شما باید در علل فراق و جدایی بیش از این فکر کنید و گرنه حضرتعالی همان

نویسنده توانا و گوینده شیوا سخنی بودید که همه شما را دوست داشتند و اظهار علاقه می‌کردند.

۶ - یکی از علل فراق و دوری، مطرح کردن دوپهلوی است که موافق و مخالف برداشتهای سخنان از این کنند و بر فرض آن که برخی مختلفی از آن می‌نظرات حضرت عالی صحیح و پابرجا شد (و از نظر من که می‌صحیح نیست) مصداق گفتار الهی است فرماید: "باطنه فیه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب (۱۳) (حدید/

ما، در عصری زندگی می‌کنیم که عوامل گمراه‌کننده طیف جوان در آن از ماهواره‌ها گرفته تا فیلم‌ها، رادیوها، افکار و اندیشه‌ها و ایسمهای نوظهور فراوان است و هر کدام ایمان جوانان ما را نشانه گرفته‌اند. در چنین شرایطی انتظار از آن تربیت شده و فارغ التحصیل دبیرستان علوی و شاگرد ممتاز شهید مطهری آن است که از هر نوع سخن گفتن دوپهلوی که باورها را می‌سوزاند، بپرهیزد و اگر آن دفتر دوران نوجوانی رابه همراه دارید، این ترک اولی‌ها! را در گوشه آن یادداشت بفرمایید. مثلاً اگر همه ما می‌گوییم قرآن کتاب حضرت محمد (ص) است، مقصود از آن این است که قرآن کتاب خداست که بر حضرت محمد (ص) نازل شده است ولی شما این جمله را می‌گویید و پس از آن جملاتی را می‌آورید که بر خلاف مقصود همگان است می‌گویید: "پیامبر در آفرینش قرآن، نقش محوری دارد"، یا "روحیات پیامبر از شادی و غمگینی در کتاب او اثر گذاشته است"، و یا "برخی از آیات قرآن از فصاحت و بلاغت بالاتری برخوردار نیست، و مربوط به روحیات و شجره‌ای است که این میوه از آن چیده شده است!"

آیا این جمله‌ها و نکته‌ها به هر نحوی که توجیه کنیم به ایمان جوانان کمک می‌کند یا خرمن ایمان آنها را آتش می‌زند؟ جناب‌عالی انتظار دارید: این نوع مسائل را برهنه و بدون دلیل مطرح کنید و دوستان شما بسان گذشته نسبت به جناب‌عالی اظهار

علاقه کنند و اگر از آنان بی‌مهری دیدید گله کنید
 و بی‌مهری آنان را با دو شعر بدرقه فرمایید:
 نمی‌کنم گله ای لیک ابر رحمت دوست
 به کشتزار جگر تشنگان نداد نمی
 چرا به یک نی‌قندش نمی‌خرند آنکس
 که کرد صد شکر افشان از نی قلمی

ولی دوستان در جواب شما می‌گویند:
 تو خود گر کنی اختر خویش را بد مدار از
 فلک چشم نیک اختری را

از این تذکرات و یادآوری‌های خالصانه بگذرم
 و برگردم به مطالبی که در مصاحبه دوم و ناظر به نقد
 اینجانب بیان فرموده‌اید و موارد مهم آنها را
 بررسی‌کنم:

1- حقیقت وحی در این مصاحبه؟

واقعیت وحی در این مصاحبه در چند جمله بیان
 شده است که برخی را می‌آوریم :
 الف) قرآن میوه شجره طیبه شخصیت محمد ﷺ بود که
 به اذن خداوند ثمربخشی کرد، "توتی اکلها کل حین
 باذن ربها" این عین نزول وحی و تصرف الهی است. در
 جای دیگر می‌فرمایید: "آن محمد ص که فاعل و قابل
 وحی است، بشری است مویذ و مطهر" و لذا (از کوزه
 همان برون تراود که در اوست) و از شجره طیبه وجود او
 جز میوه ای طیب بر نخواهد خواست.

در جای سومی می‌فرمایید "همین است معنای آن که
 وحی و جبرائیل تابع شخصیت پیامبر ﷺ بودند و...
 قوه خیال پیامبر ﷺ در فرایند وحی دخالت می‌کند...
 و شخصیت بشری تاریخی محمد ﷺ در قرآن همه جا جلوه
 گر است". باز در جای دیگری فرمایید:
 "پیامبر اسلام ﷺ در فرایند وحی موضوعیت دارد، نه
 طریقت، و بشری است که قرآن بر او نازل و از او
 جاری شده است و هر دو تعبیر، در متن قرآن آمده
 است. دوقید "نزول" و "بشریت" در عمیق‌ترین لایه
 های وی نزول دارند و بدون توجه به این دو صفت مهم
 نمی‌توان وحی تفسیری خردپسند عرضه کرد.

تحلیل:

مابه همین بخش از سخنان جنابعالی بسنده می کنیم، آنکه "وحی محمدی" (قرآن) را به داوری می پذیریم تا او در صحت این تفسیر خرد پسند قضاوت کند:

قرآن این نظریه را به شدت رد می کند. قرآن هرگز برای پیامبر نه موضوعیت قایل است و نه کلام خدا را میوه درخت پیامبر ﷺ می داند، "بلکه وحی قرآنی" می گوید هرچه هست بدون دست خوردگی و بدون تصرف و بدون اینکه با افکار و اندیشه های بشری پیامبر ص آمیخته شود، زلال وحی را بر زبان اوجاری ساخته است: "و كذلك اوحینا الیک قرآنا عربیا" (شوری/7) انا انزلناه قرآنا عربیا " (یوسف/2) ولقد اوحی الی هذا القرآن لاندركم به ومن بلغ" (آل عمران / یقضي الیک ۱۹) ولا تعجل بالقرآن من قبل ان ینزلنا انما اتبع ما یوحی الی من ربی" (۱۱۴ و حیه" (طه / و رزد که وحی الهی را اصرار می (اعراف/ ۲۰۳) قرآن از هر نوع آمیختگی به سخن غی ر خدا حتی روحیات گرامی مصون بدارد، در حالی ﷺ و متعالی پیامبر پاک این آیات یاد ورزید، به که شما بر عکس آن اصرار می شده در زیر توجه بفرمایید

"ولوکان من عندالله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا" (نساء/ ۸۲)

خواهشمندم در کلمه "من عند غیر الله" دقت کنید. هرگاه قرآن میوه شجره طیبه است، قطعا میوه از شجره متاثر خواهد بود، در این صورت، از حالت زلالی بیرون آمده و وحی الهی، آمیزه بشری پیدا خواهد کرد. لابد مصاحبه آقای کاردینال "جان یوس تووان" مسوول گفت وگو با مسلمانان در واتیکان را خوانده اید که می گفت: "من حاضر به گفت وگویی دینی با مسلمانان نیستم، زیرا آنان اصلی را پذیرفته اند که ما نپذیرفته ایم.

آنان می گویند: وحی الهی بدون دست خوردگی و به صورت زلال از مقام ربوی بر قلب رسول خدا

و آنگاه بر زبان او وارد شده و دست نخورده به دست آنها رسیده است. ولی نظریه شما که وحی الهی را میوه شجره طیبه وجود پیامبر ﷺ می‌داند، هر چند این شجره را خدا کاشته باشد، سرانجام وحی را از حالت زلالي و دست نخوردگی بیرون آورده و رنگ بشری به آن می‌دهد. آیا گفتار شما شبیه سخن آن کاردینال نیست؟ شما گفته اید: «ساده‌ترین تصور باغبان و درخت است. باغبان بذر می‌کارد و درخت، میوه می‌دهد و این میوه همه چیزش از رنگ و عطر و شکل گرفته تا ویتامین‌ها و قندهایش مدیون و مرهون درختی است که از آن برمی‌آید. درختی که در خاک ویژه ای نشسته و نور، غذا و هوای ویژه ای می‌نوشد».

هرگاه وحی الهی میوه شجره طیبه وجود محمدی ﷺ باشد، شخصیت او حالت فاعلی و قابلی دارد، پس چرا بر مطلب یاد شده در زیر تاکید می‌کند: به پیامبر ﷺ خطاب می‌کند: "لاتحرك به لسانك لتعجل به * ان علینا جمعه و قرآنه * فاذا قراناه فاتبع قرآنه * ثم ان علینا بیانه * (قیامت/ ۱۶)

حاصل مفاد آیات این است: ای پیامبر زبانت را به خاطر عجله برای خواندن قرآن حرکت مده، زیر جمع آوری و خواندن آن بر عهده ماست، پس هر گاه آن را تلاوت کردی از خواندن آن پیروی کن، حتی بیان و توضیح آن بر عهده ماست. هر گاه واقعا معانی از خدا و صورت از پیامبر است، پس این همه نهی از عجله در قرائت، و امر به پیروی از تلاوت جبرائیل، چیست؟ هر گاه پیامبر ﷺ با اختیار و آگاهی خود، آنچه را از وحی می‌گرفت، در این قالب می‌ریخت، دیگر شتابزدگی در تلاوت آن، چه معنی دارد و چرا قرآن می‌فرماید: " از تلاوت جبرائیل پیروی کن"؟ دقت در این آیات نشان می‌دهد که زلال وحی باهمان مفاهیم و الفاظ که از نظر حکیمان الهی نوعی تنزل "غیب به شهود" است بر قلب رسول خدا ﷺ فرود آمده و بر زبان او جاری شده و هیچ فردی در فاعلیت قرآن موثر نبوده است.

آیا با این وصف صحیح است که بگوییم "پیامبر در وحی نقش فاعلی داشته" و موضوعیت دارد. این نوع نظریه‌ها هر چند با نیت پاک عرضه شود، نتیجه آن کمک به کسانی است که از مقام و موقعیت وحی می‌کاهند تا کم‌کم به آن آب و رنگ بشری بدهند و سپس اندیشه‌های خود را در کنار اندیشه‌های وحی الهی قرار داده و به تدریج منزلت وحی الهی را کم‌رنگ سازند؟

جناب آقای سروش!

شما "تجربه‌های دینی عارفان" را مکمل و بسط‌دهنده "تجربه دینی" پیامبر ﷺ می‌دانید، و از این طریق مرز بین وحی نبوی را با وحی عارفان از میان می‌برید و در کتاب "تجربه دینی" حتی نوشته‌اید: "چون وحی، تجربه دینی است، و تجربه دینی درباره دیگر انسانها نیز روی می‌دهد، پس تجارب دینی دیگر نیز، به فربهی و غنای دین می‌افزاید و با گذشت زمان، دین بسط و گسترش پیدا می‌یابد، از این رو تجربه‌های دینی عارفان، مکمل و بسط‌دهنده تجربه دینی پیامبر ﷺ است و در نتیجه دین خدا رفته رفته، پخته‌تر می‌گردد. این بسط و گسترش در معرفت دینی بلکه در خود دین و شریعت صورت می‌گیرد". (تجربه دینی - ص ۲۸)

بنابر این، آیین اسلام از اصول و فروع در طول این چهارده قرن فر به شده و در نتیجه آمیزه است از تجربه نبوی، و تجربه عارفان. آیا واقعا چنین است؟! با کمال ارجی که عارفان و عارف دارند اما شطحیات برخی از عارفان را نقطه مقابل توحید قرآن می‌دانیم. آنجا عارف، جهان امکانی را عین خدا می‌داند و می‌گوید: "الحمد لله خلق الاشياء و هو عينها" یا آنجا که مولوی، واجب و ممکن را پیش از بسط یک چیز می‌داند، که بعدا، میان آن دو جدایی فتاده است چنانکه می‌گوید:

منبسط بودیم و یک گوهر همه بی‌سر و
 بی‌پا بودیم آن سر همه بی‌گره
 یک گهر بودیم همچون آفتاب بی‌گره
 بودیم و صافی همچو آب
 چون به صورت آور آن نور سره شد
 عدد چون سایه های کنگره
 کنگره ویران کنید از منجنیق تا
 رود فرق از میان این فریق
 من مایل به قلم فرسایی در این موارد نیستم و گر
 نه تضاد تجربه نبوی - به اصطلاح حضرتعالی - با
 تجربه عارفان در مواردی فزون تر از آن است که در
 این نامه بگنجد.
 2: بشر است ﷺ محمد -

در این مصاحبه حتی در عنوان آن بر بشر بودن
 پیامبر ﷺ تأکید شده است، و این جای شگفت است.
 مگر کسی بشر بودن او را انکار کرده است؟ باید
 واقعیت پیامبر ﷺ را در این جمله جستجو کرد که:
 "قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی...". (کهف / ۱۱۰)
 این جمله از آیه برای پیامبر دو موقعیت قایل است:
 ۲ - بر او ۱ - بشری است مانند دیگر بشرها.
 شود می‌وحی.

بخش اول، جنبه اشتراک پیامبر ﷺ با سایر
 انسانهاست و آن را می‌توان با اصول مادی گری تجزیه
 و تحلیل کرد.

بخش دوم، جنبه وحیانی و غیبی است، و آن قابل
 اندازه‌گیری و تجزیه و تحلیل به وسیله ابزار و ادوات
 مادی نیست، و به اصطلاح از مقوله "غیب" است، و درک
 کنه آن از توانایی انسان بیرون است، و باید به آن
 ایمان آورد، چنانکه می‌فرماید: الذین یؤمنون بالغیب
 " (بقره / ۳)

اصولا قرآن، مسائلی را به عنوان "شهادت"
 و "غیب" مطرح می‌کند، هرچند دو، نسبت به خدا شهود
 و شهادت است، اما نسبت به ما انسانهای محدود، برخی

شهود و برخی دیگر غیب است. يك رشته واقعیات از آن نظر غیب است که ما حس شناخت آن را نداریم، از افق اندیشه ما دور است، مانند جهان برزخ، قیامت، نبوت و وحی، باید اینها را با صفات آنها و نشانه های آنها شناخت، نه با جنس، فصل و نه با بیان کنه.

3- مساله خطیب و بلندگو:

شما اعتقاد و باور عمومی مسلمانان را درباره وحی که به زلال بودن آن معتقدند و آن را از هر نوع آمیختگی به روحيات بشري بالاتر و برتر می دانند، تشبیه به خطیب و بلندگو نموده اید، و در این زمینه می فرمایید: "تصویری که از محمد ﷺ در ذهن شما است، گویا تصویر خطیب و بلندگو یا ضبط صوت جهت خطیب می گوید و بلند گو آن را پس می دهد، یعنی پیامبر ﷺ چون بلندگو طریقت و ابزاریت محض دارد."

با کمال پوزش ما هرگز مقام ربوي و مقام رسالت را مانند خطیب و بلندگو نمی دانیم بلکه معتقدیم: "خدا پیام ده" و پیامبر ﷺ "پیام آور" است. اما این پیام آوری با بلندگو بودن فرسنگها فاصله دارد که هرگز نمی توان میان آن دو مشابهتی اندیشید و آن اینکه: این پیام آور باید از نظر کمالات روحی و معنوی به مراتبی برسد تا گوش او علاوه بر حس مادی، گوش برزخی پیدا کند تا صدای فرشته را بشنود. چشم او چشم برزخی گردد تا صورت فرشته را ببیند و از نظر قدرت روحی به جایی برسد که در عین اینکه در عالم ماده است، عالم غیب را شهود کند، اما نلرزد و نترسد و خود را نبازد و وحی الهی را دریافت کند، و سرسوزن در آن تصرف نکند و به پیروانش برساند، آیا موقعیت چنین فردی، موقعیت بلندگوست؟

۴ - پیامبر و انتظار وحی:

یکی از روشن ترین گواه ها بر این که مساله وحی، میوه وجود پیامبر ﷺ نبوده بلکه تاج افتخاری بر روح و روان او بوده این است که پیامبر ﷺ در انتظار وحی می نشست. یهودیان به این بهانه که

مسلمانان به سوي قبله آنان نماز ميخوانند، مسلمانان را سرزنش ميکردند و پیامبر الهي در اين مورد، انتظار داشت پاسخ قطعي از جانب خدا بشنود و پيوسته در انتظار وحی بود، ورو به آسمان مي کرد، وروح وروانش با عالم بالا پيوند ميخورد تا در اين باره از طرف خدا وحی پديد آيد چنانچه مي فرماید: "قد نري تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبله ترضيها فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره...*" (بقره / 144) نگاههاي انتظارآمیز تو را به سوي آسمان (براي تعيين قبله نهايي) مي بينم. اکنون تو را به سوي قبله اي که از آن خشنود مي شوي مي گردانيم، پس روي خود را به سوي مسجد الحرام کن و هر کجا که باشيد روي خود را به سوي آن بگردانيد."

از يکي از عارفان بزرگ نقل فرموديد که جبرائيل را هم پیامبر ﷺ نازل مي کرد. ما بيش از واندیشه ۱۴ سال در محضر آن عارف بزرگ درس خوانديم هاي علمي او را چاپ ومنتشر کرده ايم. من خاطر باشد، و اگر هم ندارم که چنين جمله اي فرموده گفته، سخن او قبل وبعدي داشته که مقصود او را عارف سالک که جهان اسلام، کرده وگرنه آن روشن مي انقلاب عظيمي برپا کرد برخلاف قرآن سخن نمي گويد. شود که نزول دربارۀ نزول فرشتگان يادآور مي قرآن چنانکه مي ﷺ امر پیامبر آنها به امر خدا است نه به (۶۴) جز به فرماید: "وما ننزل الا بامر ربك" (مریم / شويم. و شايد مقصود آن پروردگار تو نازل نمي فرمان ﷺ پیامبر عارف بزرگ اين است که بر اثر دعاي

و درخواست او جبرئيل شرفياب محضرش شد.

در سال هشتم بعثت، مشرکان قريش با يهود خيبر تماس گرفتند و چون آنها را دانيان شرايع پيشين مي دانستند، از نبوت حضرت محمد ﷺ سوال کردند، آنان گفتند: سه مطلب را از او سوال کنيد، اگر پاسخي صحيح داد آن نشانه نبوت اوست.

سه سوال آنان مربوط به اصحاب کهف و ذوالقرنین و روح بود، پیامبر گرامی ﷺ در پاسخ به آنان در انتظار وحی نشست، نه اینکه فوراً میوه ای از شجره وجودش بچیند و درباره آنان سخن بگوید. لذا وحی الهی او را چنین مورد خطاب قرار داد: "یسألونک عن ذی القرنین قل سأتلوا علیکم منه ذکراً" (کهف/ پرسند، بگو بزودی از تو درباره ذوالقرنین می) ۸۳. "سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد بخشی از آنکه درباره سوال سوم فرمود: "یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قليلاً" (اسراء/کنند، سوال می). (۸۵ از تو درباره روح بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جزا ندکی است از دانش به شما داده نشده

تصور می‌کنم این همه آیات که به درستی نظریه عموم مفسران گواهی می‌دهد برای اثبات آن کافی باشد. برگردیم به موضوع دیگر:

۴ - پیامبر، نه دانشمند؟

جنابعالی در هر دو مصاحبه صریحاً و تلویحاً "پیامبر ﷺ را نبی می‌دانید نه دانشمند". البته این از هم از همان سخن‌های دو پهلوست. جمله "نبی است" ترفیع مقام است، "نه دانشمند". نفی آگاهی او از علوم و دانش‌های انسانی است و گویا ناآگاهی او را چندان عیب نمی‌دانید!، البته "نفی دانشمند" به این معنی که دانش، بسان دانش انسانهای عادی زایده فکر او نیست، مورد پذیرش همگان است. اکنون مطالبی را تقدیم حضورتان می‌کنم:

قرآن یادآور می‌شود که ما اسماء را به آدم آموختیم. مسلماً مراد از اسماء، الفاظ و عبارات نیست، بلکه حقایق اشیاء است به گواه آنکه می‌فرماید: "وعلم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه": "سپس اسماء را (علم اسرار آفرینش را) به آدم آموخت، سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد" و فرمود: "انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین

"اگر راست می‌گویید نام‌های اینان را برای من بازگو کنید." دقت بفرمایید در دو کلمه ذیل:

"عرضهم" با اسماء هوءلاء. این ضمائر حاکی از آن است که اسرار را بر آدم عرضه کرد و او از حقایق اشیاء و اسرار آفرینش آگاه است. اکنون صحیح است که بگوییم: خاتم پیامبران، اشرف و افضل پیام رسانی و آنکه شما درباره او چنین سروده اید: بال در بال ملائک به تماشای رسولان طایر گلش قدسی و تو خود عین مطاری از بسیطترین و پیش پا افتاده‌ترین علوم حتی علوم آن روز آگاه نبوده است.

حدیثی را از "فصوص الحکم" از "فص شیثی" چنین نقل کرده اید: "پیامبر اکرم ﷺ اعراب را از دخالت در لقاح گیاهان و از گرده افشاندن از نخل‌های نر بر نخل‌های ماده منع می‌کرد، چون درختان کم بار شدند، به اشتباه خود پی‌برد و گفت: "شما امور دنیایی را نیکوتر می‌دانید، و من کار آخرت را نیکوتر از شما می‌دانم."

یادآور می‌شوم این حدیث در صحیح، مسلم است، و محققان درباره این حدیث نقدی دارند و مخلص در کتاب "الحدیث النبوی بین الروایه والدرایه" در این مورد بررسی دارد که گویا به نظر شما نرسیده است. آیا مضمون این حدیث، با زندگی پیامبر ص تطبیق می‌کند؟ فرض کنیم پیامبر ﷺ نه نبی بود و نه دانشمند، اما در هر حال در نقطه ای بزرگ شده است که سرسبد میوه‌های آنان خرما و بیشترین درختان آنجا را نخلها تشکیل می‌داد، آیا می‌شود پیامبر ﷺ از این سنت دیرینه الهی که عرب جاهلی از آن آگاه بود، آگاه نباشد؟ این بسان آن است که یک فرد بزرگ شده در مازندران از سنت‌های الهی درباره مرکبات و برنج آگاه نباشد.

شاگرد ممتاز پیامبر خاتم و اشرف خلائق، امیرمؤمنان علی ابن ابیطالب ♦ می‌گوید "سلونی قبل ان تفقدونی" مسلماً سخن او تنها مربوط به عوالم غیبی نیست بلکه از گستردگی خاصی برخوردار است.

آیا علی ♦ از چنین موقعیت علمی برخوردار بود
 و استاد بزرگوار برخوردار نبود؟! " ما لکم کیف
 تحکمون " تکامل یک بعدی عین نقص است:

سخنان شما درباره تکامل پیامبر نسبت به عوالم
 غیبی اگر اغراق آمیز نباشد در حد اثبات کمال است
 او به جایی می‌رسد که جبرائیل را توان همراهی با
 او نیست او از نظر قرب به مرحله ای می‌رسد که
 فاصله او کمتر از آنچه تصور می‌شود بوده است چگونه
 این پیامبر تکامل یافته در امور غیبی در جهان
 شهود درنازلترین درجه قرار می‌گیرد و آگاهی او در
 علوم طبیعی و فلکی در حد عرب جاهلی می‌باشد. این
 تکامل یک بعدی، بسان این است که کودکی قلبش رشد
 کند اما مغزش و سایر اعضایش به همان حالت بماند
 اگر واقعاً آگاهی پیامبر ﷺ نسبت به جهان طبیعت در
 حد عرب جاهلی بود پس مضمون آیات یاد شده در زیر
 چیست؟ آیا عرب جاهلی از مضمون آیات آگاه بود؟
 «ومن کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذكرون» از هر چیز
 یک جفت آفریدیم شاید متذکر شوید.، آیا عرب جاهلی
 از جفت بودن هر موجود طبیعی و هر ذره از ذرات جهان
 آگاه بود؟

وتري الجبال جامده وهي تمرمرالسحاب صنع الله
 الذي اتقن كل شي انه بكل شي خبير"، کوهها را می
 بینی و می‌پنداری که ساکن و جامدند ولی چون ابر در
 حرکتند این آفرینش خداوندی است که همه چیز را
 دوست و استوار آفریده است و او از کارهایی که شما
 انجام می‌دهید مسلماً آگاه است " این آیه مربوط به
 حرکت کوهها در همین جهان است نه در قیامت، به
 گواه اینکه می‌گوید "صنع الله " و مسلماً روز قیامت
 روز صنع نیست روز ویرانی کوهها است و شاید شما در
 "نهاد نا آرام" درباره این آیه سخن گفته باشید.

فلا اقسام برب المشارق والمغرب اننا لقادرون "
 سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما
 تواناییم، آیا عرب جاهلی از تعداد آن مشرقها و
 مغربها آگاه بود؟

این نامه گنجایش آن را ندارد که اعجاز علمی قرآن را در اینجا منعکس کنم و فکر می‌کنم مطالعات قبلی شما، نیز در این موضوع کافی باشد، ولی پیشنهاد دارم که حداقل کتاب "باد و باران" آقای بازرگان را مطالعه فرمایید تا روشن شود چگونه ایشان از آیات مربوطه به این دو پدیده اعجاز علمی قرآن را ثابت کرده است؟

۵ - ما من حادث الا وهو مسبوق بماده ومده

در مصاحبه آن عزیز، به این قاعده فلسفی اشاره شد که هر حادثی پیش از حدوث مسبوق به ماده و زمان است و طبعاً وحی الهی نیز چون حادث است از این قاعده مستثنی نیست بنابراین نمی‌توان وحی الهی را پیراسته از این دو دانست.

این سخن از مولف گرامی "نهاد نا آرام" بسیار بعید است قاعده یاد شده به شهادت برهان و دلیل و کلمات حکمیان اسلام مانند صدالمتهین و محقق سبزواری و غیره ما، مربوط به حادث مادی است و ارتباطی به مجردات بالخاص مقوله علم و معرفت و بالاتر از آن وحی الهی ندارد و چگونه این قاعده بر مجرد تطبیق شده و نتیجه هماهنگ با خواسته گرفته شده است.

6 - ناسازگاری ظواهر قرآن با علم بشری

از موضوعاتی که در مصاحبه خود مطرح کرده‌اید در کتاب تجربه نبوی نیز در این باره گفت و گو نموده‌اید مساله ناسازگاری ظواهر قرآن با علم بشری است. بسیار خوشوقتیم که تعبیر ظواهر قرآن را به کار برده‌اید، نه خود قرآن، و بهتر بود که می‌گفتید ناسازگاری برداشتهای بشری ما از قرآن با علم بشری.

اصولاً بین علم و وحی خطاناپذیر کوچکترین تعارضی نمی‌تواند وجود داشته باشد اگر تعارضی به چشم بخورد یکی از دو علت زیر را دارد. 1- دانش بشری دانش تکامل پذیر و متحول و روبه رشدی بوده و هیچگاه ثابت و صددرصد صحیح نیست بنابراین آنچه

.....

.....

ما امروزان را علم می‌انگاریم ممکن است فردا تکامل یابد و یا تغییر کند و تعارض از بین برود. 2- برداشت ما از وحی برداشتی ناقص بوده و نادرستی فهم ما مایه توهم تعارض شده باشد از این دو جهت نمی‌توان بین این دو ناسازگاری اندیشید. مثلاً روزگاری داروین‌یسم و تکامل انواع " مطرح گردید و لزره بر اندام گروهی از افراد افکند که با خود فکر می‌کردند که نظریه تکامل انواع چگونه با خلقت مستقل آدم سازگار است؟ زیر طبق این اصل ریشه همه موجودات زنده به یک موجود تک سلولی بر می‌گردد که بر اثر تکامل، به صورت انواعی درآمدند ولی چیزی نگذشت که "داروین‌یسم" به "نئو داروین‌یسم" و آنگه به نظریه سومی به نام "جهش" یا "موتاسیون" تبدیل شد و تازه همگی فرضیه‌ای پیش نبوده و از نظر علمی ثابت نشدند، باش تا صبح دولتش بدمد. اکنون برمی‌گردیم به مواردی که شما آنها را ناسازگاری قلمداد کردید و شاید قبل از شما دیگران نیز چنین فکری کردند.

(الف) مساله هفت آسمان:

درباره هفت آسمان و به تعبیر قرآن "سبع سماوات" مفسران سخنانی گفته اند ولی باید توجه نمود که قرآن درحالی که از هفت آسمان سخن می‌گوید ولی هرآنچه را در چشم انداز بشر قرار گرفته آسمان دنیا می‌داند و در این صورت آن شش آسمان در قلمرو رویت بشر امروز نیست چنانکه می‌فرماید "انا زینا السماء الدنيا بمصابیح" ما آسمان را نزدیکتر را با چراغهایی آراستیم و آنها از رخنه شیاطین حفظ کردیم. بنابراین، از نظر قرآن آسمان‌های دیگر از چشم ما پنهان است و به امید اینکه دانش بشر پیش رود و از آنها هم چیزی را در اختیار بگذارد این حقیقت در صورتی روشن می‌شود که قرآن عالم ماده و بالاخص عالم بالا را پیوسته در حال گسترش می‌داند یعنی پیوسته بر عرض و طول جهان افزوده می‌شود و هرچند برای ما ملموس نباشد چنانکه می‌فرماید: "والسمااء

بنیانها بآید و انالموسعون" (ذاریات/۴۷) ما آسمان را به قدرت بنا کردیم و همواره آن را وسعت بخشیدیم.

با توجه به این دو آیه شناخته نشدن بیش از يك آسمان به وسیله علم امروز گواهی بر نفی آسمان‌های دیگر نیست.

(ب) مس شیطان

یکی از نقاط ناسازگاری ظواهر قرآن با علم امروز این است که دیوانگی معلول را مس شیطان می‌داند و شما در این مورد آورده اید: آیت الله طالقانی پا را فراتر می‌نهد و در پرتوی از قرآن، در تفسیر آیه "كالذي يتخبطه الشيطان من المس" آشکارا می‌گوید، دیوانگی را ناشی از تماس و تصرف جن و شیطان دانستن از عقاید اعراب جاهلی بوده و قرآن به زبان قوم سخن گفته است و این رایجی است که پاره‌ای از مفسران جدید عرب هم اظهار داشته‌اند. اولاً، مرحوم طالقانی در تفسیر این آیه سه احتمال نقل کرده است. الف) - دیو زدگی و دچار بیماری صرع و اختلالات روانی ناشی از آن شدن ب) - میکروبی که در مراکز عصبی نفوذ کرده است ج) - منشاء و سوسه و انگیزنده او هام و تمنیات. از این سه احتمال آنچه بر حسب ظاهر کلام، مورد قبول مرحوم طالقانی است، همان احتمال سوم است، به گواهی عبارتهایی که قبل از احتمال یاد شده، آورده است، اینک عبارتهایی وی: "چون رباخوری، انحراف از مسیر انسانی و طبیعی است و رباخوار دچار خبط زدگی در اندیشه و آشفتگی می‌شود و خوی کینه توزی و بداندیشی نسبت به مردم نیز در او راسخ می‌شود" در هر حال، پیوسته در نگرانی و آشفتگی به سر می‌برد و به خود می‌پیجد، این حالات در کردار و گفتار و حرکات چشم و دست و پایش نمایان است... " (پرتوی قرآن، ج بنابر این عبارت "منشاء" ۲۵۳ص و تمنیات"، اشاره به همین و سوسه و انگیزنده او هام مطالب است. ظاهراً این عبارت دلالت بر این دارد که وی احتمال را برگزیده است. بنابراین، این که همین

جاهلی مرحوم طالقانی آیه را مطابق فرهنگ اعراب ثانیاً: فرض معنا کرده است، نسبت درستی نیست عصبی مدخلیت شیطان و جن در بیماری صرع و اختلات روانی، با استناد آن به اسباب طبیعی منافات در حوادث طبیعی ندارد، زیرا تاثیر اسباب غیرطبیعی در طول اسباب و علل طبیعی است، نه در عرض آنها، در پیدایش حوادث طبیعی که چنانکه تاثیراراده الهی قابل انکار نیست، به همین شیوه است

حضرتعالی شاگرد مرحوم مطهری هستید، طبعاً این اصل برای شما مسلم است که علم بشری یعنی علم مستند به لابراتور و تجربه، حق اثبات دارد، نه حق نفی. علم می‌تواند بگوید: فلان عامل مادی در جنون مآثر است، اما حق ندارد بگوید: عامل دیگری در جنون موثر نیست، و هیچ بعید نیست که در برخی از جنون‌ها عامل غیبی نیز موثر باشد، و به قول مرحوم علامه طباطبایی "آنچه آیه بر آن دلالت دارد بیش از این نیست که دست کم بعضی از انواع دیوانگی مستند به مس جن است و استناد جنون به عللی چون شیطان، موجب ابطال علل طبیعی نیست، بلکه علل غیر طبیعی در طول علل طبیعی هستند نه در عرض آنها." از همه اینها بگذریم، مجموع آیه چندان معنی روشنی ندارد که آن را با علم ناسازگار بدانیم و یا بگوییم که وحی الهی با منطق مردم آن روز مردم، سخن گفته است.

3- رجم شیطان با شهاب:

گفته‌اید: «استاد شما علامه سید محمد حسین طباطبایی در تفسیر "المیزان" با صراحت و صداقت علمی تمام در تفسیر استراق سمع شیاطین و رانده شدنشان با شهاب های آسمانی (سوره صافات/ ۱۰-۱۱) بر علم گوید: تفاسیر همه مفسران پیشین که مبتنی می‌هیات قدیم و ظواهر آیات و روایات بوده، باطل و یقینی شده است». است. امروزه بطلان آنها عینی شگفتا در این گفتار علامه طباطبایی چه مشکلی است، اینکه برداشت مفسران از آیه ناصواب باشد، زیرا جر

موارد صحیح توان فهم بشری را در تمام هیچگاه نمی افزون بر این، یادآور شدیم، علم و استوار خواند نفی. این مسائل غیبی که شیاطین حق اثبات دارد نه ها باز داشته می‌بوسیده شهابها از نفوذ در آسمان مساله غیبی است بالاخص در آنجا کلمه "الملا شوند، قهرا". "الاعلی الاعلی" آمده است: "لا یسمعون الی الملا است. این "ملا اعلی" یک مقام مجرد و برتر از ماده طبعاً شهابی که برای طرد آنان مامور است، مناسب با توجه به این مقام خودخواهد بود، و تفسیر علامه گوید: "غرض از آسمان به قرینه جملات که می ملکوت باشد که مسکن ملائکه (الملا اعلی) شاید عالم چند نصیحت رسد است" درست به نظر می

:پدرانه

1- عزیزم شما در این نامه خود، متجاوز از اید از مولوی و گاهی از غیر اونقل کرده ۴۰ بیت اشعار اید که مقاصد خود را با مضامین و کوشش نموده اوتطبیق دهید، ولی آیا شایسته نبود فارغ التحصیل درباره تحقیق در حقیقت دبیرستان علوی و شاگرد مطهری وحی به خود قرآن مراجعه کند و از خود قرآن این بپرسد وبا استنطاق آیات، مشکل را حل مساله را کند؟

2- اگر من در نامه خود نوشته ام "عواملی در است تا از شما بهره کشی کنند" مقصودم این است کار شود که غرب و می که سخنان جناب عالی در زمانی مطرح اند غربیان کمر بر اهانت به پیامبر اکرم (ص) بسته شود شما درست در زمانی مطرح می و مصاحبه اول و دوم که نشریات دانمارکی، کاریکاتور های موهن بر ضد پیامبر اسلام را منشر کرده اند، و نماینده ملحد فیلمی، قرآن پارلمان هلند نیز می خواهد با نمایش را در انظار زشت و نا موجه جلوه دهد

3- در مصاحبه آمده است: من مایلم پس از بازگشت به ایران در صورت امکان از حضرت آیت الله دعوت کنم تا محیطی امن و آرام، گفت و گویی حضوری صورت پذیرد.

من از این پیشنهاد بسیار خوشحالم، به نشانه آنکه، آن مذاکره حضوری در خانه جناب آقای فاضل میبیدی، به ابتکار من بوده، همچنانکه دعوت جنابعالی به دیدار از موسسه امام صادق (ع) به درخواست من صورت پذیرفت، اما من از مناظره به این معنی که خودنمایی نمایم و خویش را مطرح کنم، بدورم، بلکه آرزوی من این است که در محیطی که شما بپسندید، بحث و گفت و گوی علمی را تا روشن شدن حقایق، ادامه دهیم.

4- در پایان نامه خود آورده اید: به حکم وظیفه وجدانی از حضرت آیت الله می طلبم تا در مقابل انحرافات علمی و اخلاقی نیز ساکت ننشینند و اگر ظلم و جفایی بر مظلومی می رود، آرام نگیرند، و به پیمان خداوند با عالمان وفادار باشند و با جفاکاران همسویی نکنند و در این طریق، مثال و اسوه دیگران باشند. آیا این جمله ها، بی لطفی و بی حرمتی نسبت به اینجانب نیست، کی ما با جفاکاران همسو وهم کاسه بوده ایم؟! بنده هشاد و اندی سال از عمرم می گذرد، از روزی که خود را شناختم جز با قلم و کتاب، تدریس و تبلیغ کاری نداشته ام و پیوسته حدیث پیامبر ﷺ را گوشزد می کردم که "لن تقدس امه لم یؤخذ للمظلوم حقه من الظالم غیر متعتع." ولی توجه داشته باشید که امروز ظلمی که بر رسول خدا و مسلمانان صورت می گیرد، در تاریخ سابقه نداشته است و دولتهای ظالم و غاصب از یک سو بر شخصیت رسول اکرم ﷺ و تعلیمات بشر دوستانه او می تازند و از سوی دیگر حقوق و آزادی های پیروان او را آشکارا زیر پا می گذارند. اکنون بیایید با هم عهد ببندیم که در این کارزار جانب مظلوم را بگیریم و با ستمگر درافتیم و حق مظلوم را بستانیم و با کمال افتخار از مظلوم دفاع کنیم.

قم- موسسه امام صادق ♦ - جعفر سبحانی